



حکم شلاق، حکمی است قرون وسطائی، برای حذف این حکم هم صدا شویم!

نرگس محمدی باید آزاد شود!



نرگس محمدی در یک بیدادگاه جمهوری اسلامی به ریاست صلواتی به پنج سال، یک سال و ده سال زندان

محکوم شده است. اگر به اراده قوه قضاییه رژیم باشد، وی باید سنگین ترین این احکام یعنی حبس ده ساله

را متحمل شود. هر سه اتهام نرگس محمدی به فعالیت‌های مدنی، مسالمت آمیز و قانونی او باز می‌گردد. ...

ادامه در صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

صفحه ۲

- خروج از رکود، تنها راه حل اقتصادی ندارد

صفحه ۲

- ممنوعیت خرید آب سنگین، انتخاب جنتی

صفحه ۴

- حکم شلاق کارگران " آق دره" ؛ سندی بر توحش جمهوری اسلامی ایران

صفحه ۶

- مجلسی نه «یک دست» اما «توی دست»

صفحه ۷

- اجرای احکام زندان، شلاق و جریمه، علیه کارگران معترض و

حق طلب را محکوم می کنیم!

صفحه ۷

- جواب مطالبه کار شلاق است؟

صفحه ۸

- منشاء هراس شدید نظام از مردم!

صفحه ۱۰

- هوش جمعی و عملکرد گروهی

صفحه ۱۲

- آیا روزهای سیاه‌تری در پیش است؟

صفحه ۱۶

- نخستین جایزه ادبی کتاب کردی «ابراهیم یونسی»

صفحه ۱۷

- آخر مثل مادرت فاحشه می شوی

خروج از رکود، تنها راه حل اقتصادی ندارد

فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنان

در دو انتخابات مهم درونی مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی برای تعیین ریاست، به ترتیب جنتی یکی از سران تندروها به ریاست خبرگان، و لاریجانی یک 'اصولگرای منطقی' (به توصیف سعید حجاریان) به ریاست مجلس شورای اسلامی رسیدند.

در واکنش به این دو رویداد، سایت جوان نزدیک به سپاه پاسداران، و روزنامه کیهان زبان حال تندروهای جمهوری اسلامی، آن را در کل یک پیروزی مهم برای اصولگرایان و شکست اصلاح طلبان قلمداد کردند (بدون نگاه ساختار شناسانه به ترکیب و چند گونگی اصولگرایان)، و کماکان سکان کشتی کشور را در دستان مطمئن و مومن به امر انقلاب و ولایت فقیه توصیف نمودند، و در عوض جناح و طیف مخالف ارزیابی به مراتب دیگری از آن ارائه داد.

در نگاه نخست نمی توان نتیجه امر ریاست دو مجلسین را یکی دانست. زیرا چنانچه گفته شد جنتی مربوط به تندروها و لاریجانی مربوط به طیفی از اصولگرایان است که در جریان مجلس نهم بیشترین درگیریها را با جناحی داشت که به جنتی به عنوان رهبر سیاسی و معنوی خود می نگرد. بنابراین اگر انتخاب جنتی به نوعی به معنای ماندگاری تندروها در صدر ارکان یکی از دستگاههای مهم درون جمهوری اسلامی تعبیر می شود، اما انتخاب لاریجانی به معنای انتخاب فردیست که در میان اصولگرایان بیشترین همگرانیها را با دولت روحانی داشته، و به عنوان شخصیتی مطرح است که با پیش بردن

توافقنامه برجام همدلی داشت، و دارد. بنابراین تصویر پیچیده‌تر از آن است که سایت جوان و روزنامه کیهان مایل به توصیف آن هستند. دو منبعی که مخالفت آنان با برجام اظهر من الشمس است. اما رابطه این دو انتخاب با روند برجام، و پروسه گشایش سیاسی در کشور چیست؟

شاید بتوان ادعا کرد که هم اکنون با گذشت نزدیک به چهار سال از انتخابات ریاست جمهوری و علیرغم وعده‌های روحانی در مورد آزادیهای سیاسی، درگیریهای لفظی وی با بیت رهبری و تندروها، و سخنان سعید حجاریان در باب اینکه یکی از اولویتهای این مجلس (مجلس دهم)، امر اقتصاد و خروج از رکود است، در واقع اصل مسئله دولت روحانی و حتی گرایش اصلی روندهای سیاسی بعدی، بخصوص در انتخابات مجلس دهم، تنها و تنها خروج از بحران اقتصادی و اجرای برجام است و بس؛ اجرائی که بطور عمده در نظر آنان به عادی سازی روابط با غرب و نیز با کشورهای قدرتمند منطقه گره خورده است و نه بیشتر؛ انتخاب اخیر لاریجانی نیز به ریاست مجلس، تاکیدی ست دوباره بر این حقیقت.

حتی اگر سخنان اخیر رفسنجانی در باب تاکید بر عدم توانایی دولت کنونی در رفع حصر را نیز به عنوان فاکت دیگری بر موضوع بیافزاییم، دیگر می توان به جد گفت که امکان اصلاحات سیاسی، لااقل در این مرحله، امکانی توهم گونه است و آنچه واقعی ست یک اتحاد و همگرانی نوشته و نانوشته میان طیفی از اصولگرایان و اصلاح طلبان برای فرارفتن از بحران و رکود اقتصادی ست، و نه گشایش فضای

سیاسی به یک معنی. در واقع انتخاب لاریجانی به ریاست مجلس به معنای تمرکز بر اجرای برجام و به فراموشی سپردن مرحله‌ای گشایش سیاسی مطروحه توسط دولت جدید است.

اما بحث بر سر این است که آیا می توان جدای از گشایش سیاسی، از گشایش مطلوب در بعد اقتصادی گفت؟ رفسنجانی از فراوانی کارخانه‌هایی می گوید که تعطیل شده‌اند، و همچنین از سطح و میزان بالای بیکاری در ایران، و مرتب از طرف بیشترین نیروهای اصولگرا و اصلاح طلب همگرا، این امر القا می شود که گویا باید از طریق همدلی و همگرانی میان بیشترین نیروها (و البته نیروهای دیگری از حاکمیت که مایلند به این پروسه بپیوندند)، اقتصاد کشور را از رکود بیرون آورد. البته یکی از شروط برون رفت از بحران می تواند مورد مطروحه باشد، اما همگرانی و همدلی میان نیروهای حاکمیت و پیرامون آن چنانکه بعضی از نیروها آن را وفاق ملی می خوانند، در حقیقت نه تنها وفاق ملی نیست، بلکه وفاق حکومتی ست و نمی تواند زمینه‌های سیاسی لازم را برای رشد اقتصادی و برون رفت از رکود اقتصادی به تنهایی ایجاد کند، و در میان مدت و درازمدت قاصر از آن است بتواند به فرض تکانه‌هایی چند، دستاوردهای آن را تثبیت کند. بنابراین همانگونه که طیف اصلاح طلبان و 'اصولگرایان منطقی'، با توافق و همگرانی خود در پی پس راندن و به حاشیه فرستادن بیشتر تندروها در سیاست و ارکان قدرت حاکمیت اند، به همان اندازه هم ...

ادامه در صفحه ۱۸

نرگس محمدی ...

ادامه از صفحه ۱

از نظر کسانی که این پرونده را برای نرگس محمدی ساخته‌اند، بزرگترین "گناه" او پشتیبانی از کارزار لغو گام به گام تدریجی مجازات اعدام موسوم به لگام است. اگرچه مشارکت در تأسیس "لگام" جرم نیست، بلکه گویای مسئولیت شناسی مدنی است، اما ادعای ارکان‌های مذکور فقط یک دروغ است. نرگس محمدی در حالی مجدداً محاکمه شده است که در زندان است و دوره محکومیت قبلی خود را می‌گذراند. او علیرغم بیماری و داشتن فرزندان خردسال در حبس به سر می‌برد.

این حد از کینه توزی عمده استبداد، ناشی از آنست که نرگس محمدی شجاعانه و با پیگیری ستودنی، برای حقوق بشر و کرامت انسانی مبارزه کرده است. حتی در چارچوب قوانین خود جمهوری اسلامی نیز هیچ یک از اقدامات نرگس محمدی جرم نبوده است. بهانه محکومیت جدید نیز اقدامی است که هیچ مغایرتی با قوانین ایران ندارد. نرگس محمدی همراه با شماری دیگر از شخصیت‌های سیاسی و حقوق بشری خواهان آن شده است که موارد صدور حکم اعدام به تدریج کم شود. نرگس محمدی در شرایطی به خاطر این خواست به ده سال زندان محکوم شده است که جواد لاریجانی سخنگوی قوه قضائیه نیز همین هفته زیر فشار افکار عمومی بین‌المللی ناگزیر شده است از شمار زیاد و به قول خودش بهمن‌گونه احکام اعدام سخن بگوید و خواستار تجدید نظر در این فراوانی احکام اعدام شود. سخن لاریجانی جرم نیست، هم‌چنان که نرگس محمدی نیز هیچ تخلفی مرتکب نشده است.

اما در جمهوری اسلامی حقوق افراد مساوی نیست. یکی سخنگوی قوه قضائیه و برادر رئیس آن است و دیگری، تنها به دلیل زن بودن و خارج از دایره صاحبان قدرت بودن، اجازه ندارد لب به انتقاد بگشاید.

نرگس محمدی به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری خود، چهره‌ای شناخته شده است که در خارج از ایران نیز مجامع و نهادهای مدافع حقوق بشر خواهان آزادی او شده‌اند. ما هم‌صدا با مدافعان حقوق بشر می‌گوییم نرگس محمدی باید آزاد شود. ما از همه نیروهای آزادیخواه می‌خواهیم صدای خود را در دفاع از نرگس محمدی بلند کنند.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)



ممنوعیت خرید آب سنگین، انتخاب جنتی علی پورنقوی

یادداشت سیاسی کارآنان

نمایندگان کنگره آمریکا روز چهارشنبه گذشته در قالب متممی به بودجه وزارت انرژی این کشور، خرید آب سنگین از ایران را ممنوع کردند. ایران، در چارچوب توافق هسته ای، متعهد است که ذخیره آب سنگین خود را تقلیل دهد و پیشتر اعلام شده بود که آمریکا ۲۲ تن آب سنگین را از ایران خواهد خرید. گرایش راست و مخالف توافق هسته ای در دستگاه حاکمه آمریکا ابتدا کوشید که در مجلس سنای این کشور ممنوعیت خرید آب سنگین ایران را به تصویب رساند، اما در کوشش خود موفق نشد. با این حال به این کوشش ادامه داد و در روز چهارشنبه گذشته توانست به مقصود خود نائل آید. قابل ذکر است که در جریان کشمکشها در سنای آمریکا اوباما تهدید کرده بود که در صورت تصویب ممنوعیت خرید آب سنگین از ایران، این مصوبه را وتو کند. اکنون پیش بینی می شود که او چنین کند.

تصمیم به ممنوعیت خرید آب سنگین از ایران، ابتدا با توسل ناموفق به سنا و اکنون کنگره آمریکا، واکنشی به شکست برای انکار شکست است

مقدمتاً باید گفت که تصمیم نمایندگان آمریکا یادآور و نشانه دیگری از سیاست پردازی شناخته شده ای در ساختمان سیاسی این کشور است که جز با صفاتی چون نابالغ، لجاجت، ناواقع بین، متکبر و از این دست قابل توصیف نیست. واقعیت این است که توافق برجام، شکستی برای این سیاست و این نوع سیاست بود. حال این سیاست به عوض درنگ بر خود، در کار مشت کوبیدن به دیوار است. حتی نوعی سیاست امپریالیستی به معنای رایج آن - یعنی گستاخانه، خطرپذیر و قدر هم نیست؛ زبون، بی مایه و از سر یأس است. تصمیم به ممنوعیت خرید آب سنگین از ایران، ابتدا با توسل ناموفق به سنا و اکنون کنگره آمریکا، واکنشی به شکست برای انکار شکست است.

اما آیا هر چه در این تصمیم نمایندگان آمریکا باریکتر می شویم، به شباهت آن در کتفه خود، با تصمیمی که فقط دو روز پیشتر از آن در کشور خودمان شاهدش بودیم، نمی شویم؟ منظور، تصمیم به نشان دادن احمد جنتی، منتخب نفر آخر تهران برای مجلس خبرگان، به کرسی ریاست این مجلس است. به لحاظ نابالغی، لجاجت، واقع گریزی، تکبر ووو، این دو تصمیم طابق نعل بالنعل هم اند. "برکشیدن" جنتی به ریاست مجلس

خبرگان، منبعث از سیاستی است که آماده نیست بر عواقب تعرضات پیشین خود علیه مردم درنگ کند و به عوض آن، چنین زبون، بی مایه و از سر یأس عمل می کند. نشان دادن جنتی بر کرسی ریاست مجلس خبرگان نیز واکنشی به شکست برای انکار شکست است.

اگر اینان ائتلاف خود با "لیست امید" را تا درب مجلس فهمیدند، مخالفان درون دستگاه حاکمه ایران با انتخاب جنتی، ائتلاف خود با مردم را تا درب مجلس فهمیدند

به نظر می رسد شباهتها از این نیز بیشتر باشند. امروز، جمعه ۲۷ ماه می، عباس عراقچی - معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی و رئیس ستاد پیگیری اجرای برجام - در واکنش به مصوبه کنگره آمریکا اعلام کرد "اهمیتی ندارد که آب سنگین ایران به فروش برسد یا نه". او توضیح می دهد که "بر اساس مفاد توافق هسته ای، آمریکا یا هیچ کشور دیگری متعهد به خرید آب سنگین از ایران نیست. ایران تعهد داده مازاد آب سنگین خود را برای فروش به بازارهای بین المللی عرضه کند. اگر خریدار پیدا شد، شد و اگر نشد هم نشد." و تا آنجا که موضوع نقض برجام توسط آمریکا در میان است، تصریح می کند: "نه آنها متعهد به خرید هستند و نه ما متعهد به فروش، ما فقط متعهد به عرضه هستیم. اگر هم مشتری پیدا نشود در اجرای برجام مشکلی رخ نداده است."

بنابراین برجام در خطر نیست. پس مصوبه نمایندگان آمریکا فاقد اهمیت سیاسی و احتمالاً نظامی است. و مگر ارزش اقتصادی "معامله انجام نیافته" بر سر خرید آب سنگین ایران توسط آمریکا چقدر است؟ علیرغم این که عراقچی می گوید: "آب سنگین محصول باارزشی است و مشتریان زیادی برای آن وجود دارد"، اما دیگر بر این واقعیت نمی توان سرپوش گذاشت که قرار بوده است آمریکا آن ۲۲ تن آب سنگین ایران را به ۸/۶ میلیون دلار بخرد. یعنی کیلوتی کمتر از ۲۷۰ دلار.

از این قرار کل ذخیره آب سنگین ایران حدود ۵۰ میلیون دلار می ارزد؛ پس ۶ برابر این مقدار کل هم هنوز به درآمد یکروز نفت در زمان احمدی نژاد نخواهد رسید. محصول میلیاردها میلیارد هزینه برای پروژه بی چشم انداز و سرمایه سوز هسته ای، اکنون به بار نشسته است و شخص عراقچی که امروز از "ارزش آب سنگین و مشتریان زیاد آن دم می زند، از یاد برده است که کمتر از یک ماه پیش اعلام کرد "ایران انباری در عمان دارد و می تواند ذخایر آب سنگین را تا زمان فروش در آنجا نگهداری کند".

حال پرسیدنی است که آیا انتخاب کس دیگری به جای جنتی به ریاست مجلس خبرگان، مثلاً اهمیت سیاسی می داشت؟ صحبت بر سر مجلسی است که در جنبه پرتناقض مناسبات حقیقی و خاصه حقوقی جمهوری اسلامی،

وظیفه "انتخاب جانشینی برای رهبر" را به عهده دارد و صلاحیت کاندیداهای انتخابات آن باید توسط شورای نگهبان "حراز" شود. صحبت بر سر شورای نگهبانی است که نیمی از اعضایش توسط همان "رهبر" منصوب می شود. صحبت بر سر "رهبری" است که در همان کادر حقوقی جمهوری اسلامی هم دیگر رهبر نیست و دیری است که خود را به مقام رهبر اپوزیسیون درون نظام تنزل داده است. صحبت بر سر انتخاب جانشین به عنوان وضعیت بسیار احتمالی است که عموم شواهد حاکی از آن اند که روزگار هر جانشین ممکن، به انتخاب نرسیده به پایان رسیده است. نتایج همین "انتخابات" ریاست مجلس خبرگان، آخرین این شواهد است. پس شباهت دیگر انتخاب جنتی با ممنوعیت خرید آب سنگین این است که به واقع "انتخاب جنتی به ریاست مجلس خبرگان هم اهمیتی ندارد".

"برکشیدن" جنتی به ریاست مجلس خبرگان، منبعث از سیاستی است که آماده نیست بر عواقب تعرضات پیشین خود علیه مردم درنگ کند و به عوض آن، چنین زبون، بی مایه و از سر یأس عمل می کند

در عین حال این دو رویداد حداقل از یک زاویه با هم متمایز اند، و آن واکنش درون دستگاه های حاکمه در دو کشور است. چنان که اشاره شد، اوباما اعلام کرده است که مصوبه ای دایر بر ممنوعیت خرید آب سنگین از ایران را وتو خواهد کرد. او به اتکای اختیار و قدرت قانونی خود در ساختار حقوقی نظام آمریکا می تواند چنین بگوید و چنین بکند.

مخالفان درون دستگاه حاکمه ایران با انتخاب جنتی به ریاست مجلس خبرگان، فاقد چنین اختیاری در ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی اند، اما نمی توانند مدعی باشند که نیز فاقد قدرت حقیقی در این ساختار اند. جز این نیست که موقعیت امروز آنان در مجلس خبرگان و کیفیتی که آنان را به نمایندگی این مجلس رساند، چنان بوده است که انتخاب جنتی، به عنوان تعرضی به این موقعیت، آن را به تعرضی زبونه، بی مایه و از سر یأس علیه مردم تبدیل می کرده است. انتقاد محمدرضا عارف، نماینده اول مردم تهران در انتخابات شورای اسلامی، از پاره ای نمایندگان دایر بر این که ائتلاف "لیست امید" را تا درب مجلس فهمیدند، فقط به نمایندگان مورد نظر عارف وارد نیست. اگر اینان ائتلاف خود با "لیست امید" را تا درب مجلس فهمیدند، مخالفان درون دستگاه حاکمه ایران با انتخاب جنتی، ائتلاف خود با مردم را تا درب مجلس فهمیدند.

فعال شدن جنبش های اجتماعی، ضرورت امروز جامعه ما است

حکم شلاق کارگران " آق دره" ؛ سندی بر توحش جمهوری اسلامی ایران

فرهاد فدائی

هر روز که می گذرد، پوست اندازی رژیم جمهوری اسلامی ایران آشکار تر از قبل می گردد. طی ده روز گذشته سرکوب فعالان کارگری، مدنی و سیاسی در ابعاد به مراتب بزرگ تر نسبت به قبل از انتخابات مجلس و خبرگان شدت گرفته است، اجرای حکم شلاق کارگران شرکت فرآوری پویا زرکان آق دره (بزرگترین شرکت استخراج کننده و فرآوری طلا از سنگ معدنی آن در ایران وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران) گویای این واقعیت است که نظام جمهوری اسلامی ایران ناتوان از حل مشکلات مردم و خصوصا کارگران کشور است، در این نظام دیگر قوانین خود نوشته رژیم هم کارایی ندارد، قوه قضاییه به عنوان یکی از قطب های عمده فساد به همراه متولیان چپاول گر نظامی، امنیتی حکومت، حکم غیر قانونی صادر و نیروی انتظامی آن را اجرا می کند.

خبر گزاری ایلنا در رابطه با همین موضوع اعلام کرد: "احکام قضایی تمامی ۱۷ کارگری که با شکایت کارفرمای (معدن طلای آق دره) در دادگستری آذربایجان غربی محاکمه شده بودند، به اجرا درآمد.

"وحدید یاری" که در جریان رسیدگی قضایی به پرونده های این ۱۷ کارگر وکالت آنها را برعهده داشته است، در این رابطه به ایلنا گفت: این کارگران براساس دو پرونده قضایی که به صورت جداگانه علیه آنها تشکیل شده بود، به ترتیب در شعبه ۱۰۱ دادگاه کیفری در شهر تکاب و شعبه ۱۰ تجدید نظر استان آذربایجان غربی محاکمه شدند.

وی افزود: بر این اساس هرکدام از متهمان ردیف اول تا پنجم به تحمل ۱۵۰ ضربه شلاق و ۵ سال حبس تعزیری محکوم شدند که این حکم در دادگاه تجدید نظر به ۱۰۰ ضربه شلاق و ۳۷ ماه حبس تعزیری تقلیل پیدا کرد.

یاری در مورد رای که از سوی این دادگاه برای سایر متهمان ردیف ششم تا هشتم صادر شده است افزود: پس از احراز مجرمیت این افراد نیز هرکدام از آنها به تحمل ۷۴ ضربه شلاق و ۵ سال حبس تعزیری محکوم شدند که در نهایت در جلسه تجدید نظر این احکام به ۵۰ ضربه شلاق و ۳۷ ماه حبس تعزیری برای هر یک از متهمان تقلیل پیدا کرد.

وکیل پرونده کارگران معدن طلای آق دره در عین حال افزود: جدا از این آراء دادگاه در مورد متهم ردیف ششم به صورت جداگانه قرار محکومیت سه سال حبس تعزیری تعیین کرد که این محکومیت در رای تجدید نظر تغییری نکرد.

این وکیل دادگستری همچنین در مورد پرونده دومی که علیه ۹ تن از کارگران فصلی معدن طلای آق دره تشکیل شده بود، گفت: در این پرونده کارگران یاد شده

به ارتکاب «ممانعت و بازداشت مردم از کسب و کار با هیاهو و جنجال متهم شده بودند که در نهایت همگی از سوی دادگاه مجرم شناخته شدند.

وی افزود: براساس رای دادگاه بدوی متهمان ردیف اول و چهارم هر یک به تحمل ۶ ماه حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شدند که در مرحله تجدید مجازات حبس ۶ ماهه تعیین شده ثابت ماند اما محکومیت شلاق به ۵۰ ضربه کاهش پیدا کرد.

یاری همچنین در مورد آرای که برای سایر متهمان صادر شده است، گفت: مطابق حکم دادگاه بدوی هرکدام از متهمان ردیف های دوم تا سوم و پنجم تا نهم به پرداخت ۵۰۰ هزار تومان جریمه نقدی و ۵۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم شدند که در نهایت در مرحله تجدید نظر محکومیت جزای نقدی تعیین شده ثابت ماند اما مجازات شلاق هرکدام از متهمان به ۳۰ ضربه کاهش یافت.

تردید نیست که از نظر بخش قابل توجه ای از مردم ایران دیگر دولت و قانون به آن صورت که در همه جای دنیا وجود دارد، در کشور ما جایگاهی ندارند، بلکه آن چیزی که حرف آخر را می زند، قدرت و نفوذ باند های مافیایی رژیم است که در بخش هایی از سپاه، اطلاعات، آفازاده ها و آیت الله های وابسته به قدرت، به حد کافی برای خود ریشه دوانده اند و در همه حال و در هر مکانی، برای سود منافع غارتگرانه شان با زیر پا گذاشتن حق نان، معیشت و زندگی کارگران به تاراج بود و نبود مردم این سرزمین اقدام می کنند.

چنین محاکمات غیر قانونی از سوی دادگاه های عاری از عدالت در جمهوری اسلامی ایران هر چند که در گذشته وجود داشته، ولی امروز شاهد هستیم که با شدت بیشتری تداوم پیدا کرده و دیگر نه تنها رهبران صنفی بلکه در ابعاد عمومی تر نسبت به سرکوب کارگران شدت گرفته است.

تو گویی دیگر جایی برای قانون کار و هیات های حل اختلاف و تشخیص به عنوان مرجع رسیدگی به شکایت در روابط کار وجود ندارد. چنین رویه ای در همه ارکان رژیم در حال عمومی شدن است، از این رو دیری نخواهد پایید که جمهوری اسلامی ایران به طور علنی و تمام قد در برابر همه اقشار مردم قرار خواهد گرفت و صف مقدم درگیری برای رژیم نه تنها احزاب پیشرو، تشکل های مستقل و فعالان مدنی یا طبقه متوسط نخواهند بود، بلکه انبوهی از آحاد جامعه ۸۰ میلیونی ایران، رژیم را در برابر خود خواهند یافت، و در نتیجه چنین روندی منجر به تسریع شکاف هر چه بیشتر حکومت و ملت خواهد شد.

دقیقا با توجه به چنین شرایطی است که رژیم تا دندان مسلح جمهوری اسلامی با تکیه بر ضرب المثل اعراب: " پیروزی در

ایجاد ترس است" راه رعب و وحشت و تشدید سرکوب را در همه ابعاد برگزیده است.

نگاهی به اخبار هفته گذشته در زمینه کارگری، که با توجه به سانسور شدید در جمهوری اسلامی ایران منتشر شده و تنها قسمتی کوچک از حجم بالای اعتراض ها و درگیری های کارگری است، تأکیدی بر این واقعیت است که هر چقدر حکومت جمهوری اسلامی در تلاش است که با حربه سرکوب، ندای حق طلبانه کارگران را خاموش سازد ولی جنبش کارگری و مدنی ایران در همه ابعاد استوار و مطمئن راه دشوار خود را طی می کند.

رژیم تحت عنوان "اقدام علیه امنیت ملی کشور"، «ممانعت از کسب و کار» و ... برای کارگرانی که تنها مطالبه حقوق صنفی خود را داشتند زندان، جریمه نقدی و شلاق صادر می کند، غافل از این که دیری نخواهد پایید که کارگران معترض به این پیام می رسند که دیگر چاره کار، برای کسب مطالبه صنفی، خود سوزی نیست، دیگر نباید امیدی به نمایندگان پله قربان گو داشت، دیگر نمی توان به جناح های معامله گر داخل رژیم امید بست و در آخر قطع امید از بازی های رنگ و وارنگ رژیم رقم خواهد خورد.

امروز در زندان فریاد اعتراض بهنام عظیم زاده در سراسر جهان منتشر شده، اعتصاب غذای جعفر عظیم زاده خود مشکلی مضاعف برای رژیم کارگر ستیز جمهوری اسلامی بوجود آورده است، کارگران و معلمان هر روز با همکاری بیشتر، عرصه گسترده تری از مبارزه صنفی را تجربه و به آن موجودیت می بخشند.

آن چه در افق آینده پدیدار گشته، نا امید هر چه بیشتر کارگران از رژیم و تقویت هر چه بیشتر زمینه رشد تشکل های مستقل کارگران است، دقیقا به همین خاطر است که رژیم با ساخت چهره های شبه اپوزیسیون در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی و صنفی در داخل کشور قصد دارد، نسبت به کنترل تحرکات کارگری دست پیش بگیرد، تا به بقای خود چند صباحی بیافزاید.

از این رو جا دارد، همه فعالان صنفی و کارگری که اعتقاد به آزادی تشکل ها و مفاوله نامه های بین المللی ۸۷ و ۹۸ دارند، با تشکیل بستر واحد در فضای مجازی، یا انتشار اطلاعیه های مشترک همراه با توسعه گفت و گو با رسانه های جمعی، تاثیر مستقیم خود را بر فضای ذهنی جامعه در چنین شرایطی به جا گذارند.

هر گونه سستی یا کندی در این رقابت می تواند، دست حریف را در فریب افکار عمومی و صدمه بیشتر بر تشکل های مستقل کارگری گسترده تر از قبل سازد.

به کجا چنین شتابان؟

محمد اعظمی



یکی از ضعف‌های بخش مهمی از چپ ایران نداشتن جسارت و اتکا به خود برای رویارویی با معضلات سیاسی نظری است. چپ‌های تقدس‌گرا برای آلوده نشدن دامانشان، از مواجهه با واقعیات می‌گریزند. بیشتر آرمان‌نگرایان زندگی می‌کنند و به این هم دلخوشند. قیله گاهی می‌سازند تا به سجده اش بنشینند. کلید هر قفل جدیدی را فقط در مجموعه کلیدهای پیش ساخته قدیم، می‌جویند. این ضعف مختص امروز نیست. سالیان دراز است این رفتار جزء جدائی‌ناپذیری از وجودشان شده است. به جهان و همه پدیده‌ها اینگونه می‌نگرند: به سیاست، به ایدئولوژی و به همه عرصه‌های مبارزه. به وحدت نیز چنین نگاهی دارند. در سرودن شعارهای کلی پیشکسوتند، اما به عمل که می‌رسند، هزاران دلیل و توجیه برای روی برتافتن از آن در جیب دارند. اکثریت رفقای ما در کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران یکی از نمونه‌های این تفکرند. حتی امروز هم که به این پروژه مشخص پشت پا زده‌اند، در حرف، آواز وحدت می‌سرایند. برای یاران ما، بیش از اشتراکات، تفاوت‌هاست که برجسته و جذاب‌اند.

در حالیکه از اتحاد عمل‌های مشخص روی برمی‌تابند، (۱) همزمان برای بحث وحدت اعلام آمادگی می‌کنند. برای وحدت چپ تا آنجا که "خطر" عملی شدنش وجود نداشت، آغوش می‌گشودند، اما به محض جدی شدن آن، پا پس کشیدند. این روش تنها به پروژه وحدت کنونی ارتباط ندارد، شامل هر وحدت دیگر نیز می‌شود. بی‌جهت نیست که امروز هیچ متحدی به تأکید می‌گویم هیچ متحد پایداری در بین "چپ‌ها" ندارند و با هیچ چپی قادر نیستند قدم در راه وحدت بگذارند. منظورم قدم جدیدست، وگرنه برخی از رفقا با همین پروژه وحدت چپ نیز، تا زمانی که "خطر" عملی شدن نداشت همراه شدند، اما به محض نزدیک شدن به روز حادثه، متوجه شدند "شیر شکار کرده‌اند" و پا پس کشیدند.

متأسفانه اکثریت کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران اخیراً با صدور اطلاعیه‌ای (۲) راه به چاه باز کرده و ادعاهای نادرستی را در سطح جنبش مطرح نموده است، که جز تضعیف کل چپ و خود رفقا "دستاوردی" نخواهد داشت. بسیاری از ادعاها، بی‌اهمیت‌اند، از آنها به سکوت می‌گذرم و فقط به دو مورد مهم آن، می‌پردازم. اما پیش از ورود به این بحث لازم می‌دانم بگویم که اساساً تمایلی به پرداختن به این موضوع ندارم. هرگز داوطلب گشودن این بحث‌ها نبوده و حالا هم نیستم. اما به نظر می‌رسد این قصه را پایانی نیست. خصوصاً اینکه دامنه اتهام را از ما طرفداران وحدت در سازمان، به دیگران سرایت داده‌اند.

اینجاست که سکوت را جایز نمی‌بینم و ناگزیرم به این عزیزان بگویم: به کجا چنین شتابان! البته آگاهم که توضیحاتم برای سطح وسیعتر چندان جذبه‌ای نداشته و تداوم این کشمکش‌ها، برنده‌ای ندارد. می‌گویم کشمکش، چون در جمع ما فعلاً گوش‌ها بسته و زبانها گشوده است. من این یادداشت را برای کسانی می‌نویسم که مایلند بدانند که قضیه چیست.

مردود اعلام کردن دو ادعای رفقای کمیته مرکزی سازمان اتحاد فداییان، موضوع مطلب کنونی است. نخست می‌خواهم ادعای دخالت نمایندگان سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت در امورمان را رد کنم. سپس به نادرستی دیگر ادعای کمیته مرکزی می‌پردازم.

در اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان ما نوشته شده است که: "ما انتظار نداریم که همراهان ما در این پروژه منتظر نتیجه تصمیمات ما بمانند و کاملاً محقند که برای ادامه کار از هیچ تلاشی فروگذار نکنند، ولی حداقل انتظار داریم که در امور داخلی سازمانی که سال‌ها است با آن رابطه دوستانه دارند دخالت نکرده و مشوق انشعاب نباشند."

نمی‌دانم ادعای دخالت نمایندگان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت در امور داخلی ما، به چه معناست و چقدر برای خودشان جدی است. آیا اکثریت کمیته مرکزی سازمان ما، نمی‌داند که ناخواسته با طرح این مسأله، در امور درونی سازمان اکثریت دخالت می‌کند؟ رفقای ما مطلع‌اند که در درون سازمان اکثریت در رابطه با پروژه وحدت ناراضی‌هایی وجود دارد. چنین ادعایی با هر هدفی طرح شده است، در عمل نتیجه‌اش می‌تواند به سهم خود در امر وحدت چپ کارشکنی کند. به نظر می‌رسد رفقا دخالت را این می‌فهمند: چون خود آنها به این وحدت صراحتاً "نه" گفته‌اند، سخنی جز این را، دخالت معنا می‌کنند. اگر سازمان اکثریت بگوید که ما همچنان طرفدار این وحدت هستیم و آن را پی می‌گیریم، مداخله‌گر می‌شوند! یعنی از نظر این عزیزان فقط زمانی کار سازمان اکثریت عدم دخالت است که آنها هم ادامه پروژه وحدت را تعطیل اعلام کنند. از سوی دیگر زمانی که سازمان اتحاد فداییان خلق ایران می‌تواند رسماً بگوید که این سازمان حاوی دو نظر در زمینه وحدت است، چرا همین را اگر نماینده سازمان اکثریت تکرار کند، می‌شود دخالت!

من به عنوان عضو سازمان فدائیان خلق ایران که مدت‌هاست مسول گروه کار تدارک و سازماندهی بوده‌ام، از همان ابتدا تا کنون با نمایندگان چهار طرف پروژه و از جمله با نمایندگان سازمان اکثریت رابطه داشته‌ام. اگر بخواهم نسبت به فعالیت مشترک آنها سخنی بگویم، نه دخالت آنان برای دامن زدن به اختلاف و انشعاب

در درون سازمان ما، که حساسیت بیش از حد و ملاحظه‌کاری تا حد محافظه‌کاری این نمایندگان را مورد انتقاد قرار می‌دهم. نمایندگان سازمان اکثریت مدتهای طولانی برای اقناع مخالفان وحدت در اتحاد فدائیان آب در هاون کوبیدند و عملاً کارها را برای جلب آنان به پروژه وحدت، به تأخیر انداختند. با این امید که مخالفان را به ادامه گفتگو برای وحدت و تداوم این پروژه، ترغیب نمایند. ما طرفداران وحدت در سازمان اتحاد فدائیان خلق در این دوره بیشترین فشار را به نمایندگان سازمان اکثریت وارد کردیم تا سریعتر موضع‌گیری کنند. چون هیچ چیز را موثرتر از فعال کردن پراتیک مشترک برای اقناع مخالفان نمی‌دانیم. این رفقا در حد خود کوشیده‌اند که اتحاد فدائیان انسجام خود را حفظ نماید. به رغم این، روشن نیست این ادعا با چه هدفی در سطح جنبش طرح شده است. آیا این توپ ناشیانه برای تحریک ناراضیان درون سازمان اکثریت به میدان پرتاب نشده است؟ این شیوه‌ها را کنار بگذاریم. "چشمها را باید شست".

دومین نکته قابل تأمل ردیف کردن کلمات پشت هم و چسباندن آنها به سینه طرفداران ادامه پروژه وحدت است. روشن نیست در اطلاعیه کمیته مرکزی به چه دلیل از کلماتی نظیر "خلاف اساسنامه" "غیر تشکیلاتی" "غیر دموکراتیک" "خلاف تمام تعهدات و روابط درون سازمان اتحاد فدائیان خلق" در ارتباط با طرفداران وحدت، استفاده شده است. به نظر می‌رسد که این کلمات بدون کوچکترین مکتبی روی معنای آن، بیان شده‌اند. چرا ما غیر تشکیلاتی و مغایر اساسنامه رفتار کرده‌ایم؟ کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان برای این ادعا چنین استدلال می‌کند. چون: "دقیقاً همین تصمیم به شکل یک قرار در جلسه کنگره ارائه شد و رای کافی بدست نیاورد."

بسیار خوب، تصمیم چه بود که ما خلاف آن عمل کردیم؟ مگر خود همین کمیته مرکزی اعلام نکرده است که کنگره فوق‌العاده سازمان نه برای توقف و نه برای تداوم پروژه وحدت، نتوانست تصمیمی اتخاذ کند، پس چرا کار ما غیر تشکیلاتی است، اما کار بخش دیگر سازمان و کمیته مرکزی آن، برای توقف پروژه مطابق اساسنامه و تشکیلاتی است. مگر پیشنهاد توقف پروژه وحدت هم، به شکل یک قرار به کنگره ارائه نشد و رای نیاورد؟

بر این نظرم که به طور کلی هیچکدام از اقدامات دو بخش سازمان - موافقان و مخالفان وحدت - غیر تشکیلاتی و غیر اساسنامه‌ای نیست. اما ارگان کمیته مرکزی سازمان دقیقاً رفتاری "خلاف اساسنامه" "غیر تشکیلاتی" و... انجام داده است. چرا؟ چون کمیته مرکزی منتخب کنگره و نماینده سازمان است. این ارگان در چارچوب مصوبات کنگره، حق دارد موضع‌گیری نماید. اگر در موردی مصوبه وجود داشته باشد، نماینده کنگره (کمیته مرکزی) حق تصمیم‌گیری مغایر مصوبه را ندارد. در مورد پروژه وحدت چپ، برای تداوم و یا شکست آن، سازمان ما مصوبه‌ای ندارد.

...

مجلسی نه «یک دست» اما «توی دست»

بهراد کریمی دز گفتگو با کارآنلین



با شروع دور جدیدی از کار و فعالیت مجلس دهم شورای اسلامی، تغییراتی مهم در ترکیب مجلس، ریاست و هیئت رئیسه آن ایجاد شده است. کار آنلین در جهت تحلیل و سمت سوی معنای این تغییرات با تعدادی از صاحب نظران و فعالین سیاسی مصاحبه‌هایی ترتیب داده است. امید است که این مصاحبه‌ها بتوانند ما را به شناخت بیشتری از آنچه در صحنه سیاسی ایران می‌گذرد، رهنمون شوند.

کار آنلین

- با نتیجه انتخابات ریاست و هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی که در آن علی لاریجانی به عنوان رئیس مجلس و به ترتیب پنج نفر از اصلاح طلبان، پنج نفر از اصولگرایان و ۲ نفر از تندروها به هیئت رئیسه انتخاب شدند، مجلس شورای اسلامی وارد فاز دیگری شده که آن را از مجلسین پیشین بویژه بعد از دوران اصلاحات جدا می‌کند. تغییری که در آن ۱۰ نفر از لیست غیر جبهه پایداری وارد هیئت رئیسه شده (البته با حفظ مرز موجود میان اصلاح طلبان و اصولگرایانی که سر به لیست امید هستند). به نظر شما این موضوع از چه زاویه‌ای مهم است، و اصولاً آیا می‌توان مدعی اهمیت تأثیر آن بر اوضاع کشور شد؟

- ساختار سیاسی در جمهوری اسلامی، نه دموکراتیک و مبتنی بر رقابت آزاد احزاب سیاسی است، و نه که بکلی از نوع بسته و متمرکز آن. حدی از رقابت در آن وجود دارد، اما فقط و فقط بین وفاداران به نظام در شکل مهندسی شده و تحت مدیریت هسته اصلی قدرت. در چنین ساختاری، مهم تر از خود مجلس، هیئت رئیسه آنست! ریاست مجلس ممکن است نتواند هر نطق پیش از دستور مجلس نشینان را کنترل کند، اما سرنویشت هر تصمیم پارلمانی در همین حلقه ریاست است که رقم می‌خورد. در واقع، هسته اصلی قدرت دوبار و در دو سطح به مجلس نظام جهت می‌دهد. یکبار پیش از انتخابات و در روند برگزاری آن توسط نهادهای نظارتی و اجرایی بمنظور تعیین کادر عمومی مجلس و دخالت در چینش کرسی‌های آن و بار دیگر توسط هیئت رئیسه مجلس پس از تشکیل مجلس! هسته اصلی قدرت جز مورد استثنایی مجلس ششم که در آن دچار غفلت شد و لذا بعداً بمدت چهار سال تمام مجبور به بهره‌گیری از تهدید مستقیم و شمشیر داموکلس "حکم حکومتی" گردید در دیگر مجالس خط خود را همواره از طریق هیئت رئیسه مجلس پیش برده است. به این اعتبار، تحول کیفی در کار نیست؛ اگرچه از برخی

تغییرات می‌توان سخن گفت. این مقدمه را گفتم تا کادر سخن روشن باشد. از ۱۲ نفر مجموعه هیئت رئیسه مجلس دهم، ۷ نفر از لیست "ولایت" است و ۵ نفر از لیست امید. لیست امید هم که می‌دانیم ائتلاف اصلاح طلبان است و اعتدالیون. به این ترتیب، هیئت رئیسه مجلس، پیش از همه به ولایت متعلق است و قرار گرفته زیر نگین آقای خامنه‌ای. از ۲۳۷ رای داده شده به آقای لاریجانی برای ریاست مجلس هیچ کس به اندازه شخص ولی فقیه خوشحال نشد و می‌توان تصور کرد که او با شنیدن نتیجه انتخابات هیئت رئیسه دائم مجلس، خود را بخاطر پیشبرد مهندسی کامیاب انتخابات به گرمی برنده یافته و ستوده است! اما دو نفر دیگر هم هستند که در پی شنیدن نتیجه رای گیری در بهارستان از فرط خوشحالی تسبیح انداختند: آقایان رفسنجانی و روحانی! آقای لاریجانی عملاً کاندیدای مشترک "بیت" و رئیس جمهور بود و وفق مشترک دو آیت الله راس رسمی و غیر رسمی نظام یعنی آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی! اولی همه زوریش را از طریق فقهای شورای نگهبان زد تا اصلاح طلبان هر چه کمتری وارد مجلس شوند و آنهایی هم که می‌آیند از جنس مطیع باشند! دومی هم همه زیرکی خود را بکار برد تا با بهره‌گیری از نارضایتی جامعه و به اتکای بخشی از نیروی اعتراضی در آن، در محدودترین ظرف موجود بیشترین ظرفیت ممکن مطلوب خود را بگنجاند!

تأثیر این مجلس بر اوضاع را باید در کادر همین توافق جست. منطقاً نه خلاف اراده رهبر خواهد بود و نه شاخی در برابر دولت. در موضوع «برجام»، روحانی را بیشتر همراهی خواهد کرد، در سیاست داخلی و عرصه فرهنگی عموماً با تمایلات خامنه‌ای همخوانی خواهد داشت و در زمینه اقتصادی بگونه‌ای منفعلانه ناظر تازع دوشمی "اقتصاد مقاومتی" خامنه‌ای و "درهای باز" روحانی خواهد ماند. در سیاست منطقه‌ای هم این پتانسیل در آن دیده می‌شود که به هوراکش برنامه‌های قاسم سلیمانی‌ها بدل نشود. در مجموع، مجلسی تا حدی زیاد رها از عریده‌کش‌های افراطی و در همان حال، فاقد آدم‌های جسور، تپیی مانند علی مطهری هم همانا در آزاد بودنش از قید و بند ریاست و کمیسیون است که می‌تواند مفید باشد؛ او در انتقاد و اعتراض است که موثر می‌افتد و نه در وصله و پینه کردن! مجلسی است نه یکدست اما توی دست!

- به نظر شما چرا اصلاح طلبان در مورد ریاست مجلس کوتاه آمدند و راه را برای علی لاریجانی باز کردند؟

- اصلاح طلبان در مورد ریاست مجلس نبود که کوتاه آمدند، آنها از مدت‌ها پیش کوتاه آمدن را به شیوه مرضیه خود بدل کرده‌اند! این رویکرد عملی را هم زیر تر

"نرمالیزاسیون" تئوریزه نموده‌اند! آنها در کلیت خود اگر هم نگویم از "سبز" شدن تبری جسته‌اند که فاصله بسیار از آن گرفته‌اند. بعلاوه در وزن کثی برای هیئت رئیسه موقت هم معلوم شد که اینان در بهترین حالت میان خود خودشان بیش از ۱۰۳ رای ندارند. آقای روحانی معتدل، آنها را برای اعتدال خودش می‌خواهد نه که خود را در خدمت اصلاح طلبی آنها بداند. ایشان اصلاح طلبان را بیشتر برای حفظ ارتباط معین خود با بخش‌هایی از جامعه و مشخصاً اقشار میانی و گستره‌ای از جامعه مدنی می‌خواهد. او برای پیشبرد طرح‌های خود، بیشتر چشم بر راس نظام دارد. پس آقای روحانی کی مهره برایی از اهل ولایت چون علی لاریجانی را وا می‌نهد و سراغ حمایت از آقای عارف می‌رود که با همه نرم خوبی‌هایش و اطاعت از "رهبری"، باز برای شخص ولی فقیه چندان هم خودی نیست؟! جناح اصلاح طلب کار درستی کرد که در دور "موقت" به رقابت با کاندیدای "اصولگرایان" برخاست تا حضور و وزن خود را به رخ رقیب بکشد، اما با دادن رای مثبت به او در دور "دایمی"، آن برآمد بجا را ابرتر کرد! خطایی که مشابه آن را بارها مرتکب شده‌اند زیرا که در واقع و اساساً جز این نیستند! آنها می‌دانستند که لاریجانی در هر حال انتخاب می‌شد، اما چرا خواستند تمام قد پشت او بروند؟ حداقل رای ممتنع می‌دادند تا هم به طرف مقابلین پیام را برسانند که هر توافقی بهاء دارد و باید در مناسبات فیما بین خود قانون سیاسی و پارلمانی بده بستان را جاری کنند و هم از این طریق نیروی اتکاء به نفس را در خود پارلمان‌ترها پیش و نیز در بدنه اجتماعی‌اش بالا ببرند. اما آنها این کردند چون بیشترین اصلاح طلبان اساساً با اعتدال شناخته می‌شوند تا پذیرش ریسک سیاسی برای اصلاح طلبی جدی!

- ظاهراً رابطه اصولگرایان میان‌رو و اصلاح طلبان وارد فاز جدیدی شده، موردی که تقریباً با توجه به حوادث سالهای اخیر بسیار جلب نظر می‌کند، به نظر شما علت این مسئله چیست؟

- علت مسئله روشن است. بخشی از "اصول گرایان" متوجه روند انزوای خود در جامعه شده‌اند و به این رسیده‌اند که افراط‌گری آفت جان و وجودشان است. دریافته‌اند که بدون حدی از تعامل با جامعه مدنی و جامعه بین المللی، در وضع علاج ناپذیری از بحران‌ها قرار خواهند گرفت. عقل حکومتی آنها رای به اعتدال داده است. از سوی دیگر نیز اولویت نخستین بیشترین اصلاح طلبان نه اصل اصلاح که حفظ نظام بوده و است. آنها وضع "نرمال" را در حکومت ففاهتی می‌جویند که در آن ولی فقیه تحریک نشود، احساس خطر نکند و علیه اصلاح طلبان نشورد! این نزدیکی سیاسی، نتیجه همان روندی است که در چند سال گذشته با تر "جلوگیری از شکاف دولت و ملت" تبیین شده است!

توضیح این تقرب سیاسی را باید در باور به همزیستی ولایت با جمهوریت جست!...

اجرای احکام زندان، شلاق و جریمه، علیه کارگران معترض و حق طلب را محکوم می کنیم!

اجرای احکام شلاق و زندان و جریمه برای کارگران حق خواه و معترض معدن آق دره در حالی به اجرا در می آید که این زحمت کشان از اعماق تونل های تنگ و تاریک زمین برای معاش خود تلاش میکنند و با توجه به کارسخت و مشقت آوری که در مقابل مزد ناچیزی انجام می دهند باز هم کارفرما در مقابل اعتراض کارگران نسبت به حق و حقوقشان، دست به اخراج فله ای این کارگران زده و در سال گذشته بیش از ۳۵۰ تن از این کارگران را به بهانه تعدیل نیرو از کارشان بیکار شده اند، متأسفانه این کارگران در حالی از سوی محاکم قضایی به شلاق و زندان و جریمه محکوم می شوند که فقط و فقط برای بازگشت بکار خود با همان شرایط مشقت بار دست به اعتراضات جمعی زده بودند و درخواستی جز بازگشتن به سر کارنداشتند، اما کارفرما بقدری نفوذ در دستگاههای امنیتی و قضایی دارد که از طرف دستگاه قضایی این کارگران محکوم به زندان و شلاق و جریمه می شوند و ضربات شلاق چنان بر بدن این زحمتکشان فرود می آید که هیچکس صدای فریاد و اعتراض این کارگران را نمی شنود. برآستی حق کارگرانی که تنها منبع درآمد زندگیشان همین کارگری در معدن است چنین حکم ظالمانه ای از سوی محاکم قضایی است؟

متأسفانه این احکام در حالی برای این معدن چیان صادر و اجرا میشود که در کشور هر روز شاهد اختلاس های میلیاردی و رانت خواری گسترده از طریق فسادهای گسترده اداری هستیم، کلاهبردارها و رانت خوارها با اعمال نفوذی که در دستگاه های مختلف اجرایی دارند آزاده به چپاول و غارتگری قشر زحمت کش جامعه مشغول هستند و هیچ باکی از محاکمه و زندان هم ندارند اینگونه احکام ناعادلانه را علیه کارگران زحمت کش و حق طلب محکوم میکنیم و از دستگاه قضایی و مسئولین میخواهیم بجای احکام زندان و شلاق برای کارگران و محکوم کردن این زحمت کشان، بهتر است به فکریشده کن کردن فقر و فساد گسترده ای که ناشی از رانت خواری و رشوه گیری در سازمانهای دولتی و اجرایی درکشور بوجود آمده باشند و نیرو و توانی را که برای سرکوب این کارگران معترض و حق خواه می گذارید صرف مبارزه با آفازاده هاو سازمان هایی کنند که از چپاول و غارت مردم فرو دست صاحب ثروت های باد آورده و چند هزار میلیاردی شده اند. سندیکای کارگران شرکت واحد اینگونه احکام ناعادلانه، زندان و شلاق و جریمه را برای کارگران معترض حق طلب معدن آق دره محکوم نموده وبه صادره کنندگان اینگونه احکام اعلام می کند که صدور احکام زندان و شلاق علیه کارگران حکمی است تاریخی علیه خود که صادر کرده اند.

بار دیگر سندیکای کارگران شرکت واحد اعلام می دارد: تجربه مبارزات کارگری نشان داده، داغ و درفش و زندان نمی تواند کارگران را از دست یابی به مطالباتشان دلسرد کند و تنها راه دست یافتن کارگران به یک زندگی مناسب را حق داشتن آزادی ایجاد تشکیل سندیکای های کارگری و مستقل کارگری می داند و حق اعتراض و اعتصاب برای کارگران را حق مسلم همه ی کارگران می داند.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

۸ خرداد ۱۳۹۵

جواب مطالبه کار شلاق است؟

صادق کار

بنا به گزارشی که در ۵ خرداد در خبرگزاری کار ایران (ایلنا) منتشر شده، وکیل کارگران اخراجی، شرکت پویا زرکانا خبر صدور احکام زندان، شلاق و جریمه نقدی برای تعدادی از کارگران اخراجی معترض این شرکت را تأیید کرده

طبق گفته وکیل مدافع دادگاه تجدید نظر این دادگاه احکام دادگاه بدوی را با تعدیلاتی تأیید نموده و تعدادی از آنها را پس از زندان شلاق و جریمه آزاد کرده اند. دلیل صدور این احکام ظالمانه برای ۱۷ نفره از کارگران معدن طلای آق دره در واقع شرکت در یک تجمع اعتراضی به اخراج ۳۵۰ نفر از کارگران در دی ماه سال ۹۳ صورت گرفت. مالک این معدن در پی تجمع اعتراضی برای این که بتواند قطعیت به اخراج کارگران بدهد و دهان کارگران و مردم بومی را ببندد، آنها را متهم به اغتشاش کرد و بیدادگاه های نظام نیز این اتهام ناروای کارفرما را پذیرفت و وکیل کارگران به سختی توانست تنها این احکام را تعدیل کند.

کارگران فصلی از مردم بومی منطقه که معدن طلا در آن قرار دارد هستند و امکان یافتن شغل در منطقه تقریباً صفر است و واکنش کارگران که در واقع هیچ آینده ای در مقابل خود نمی بینند، به هیچ وجه غیر طبیعی نیست. اما تامل انگیز برخورد کارفرما و دادگاهی است که به طرفداری از کارفرما چنین احکامی را بدون توجه به انگیزه اعتراض کارگران صادر کرده است. به واقع ۳۵۰ کارگر را از کار بیکار کرده اند و عده ای از آنها را که تنها خواستشان کار بوده، به جرم این مطالبه برحق نیز به زندان، شلاق و جریمه هم محکومشان کرده اند. ظاهراً صدور این احکام و به اجرا نهادن بخشی از آنها تأمین سلطه بی چون و چرای سرمایه داران و حفظ امنیت سرمایه است.

اما دیگر کمتر کسی است که نداند ریشه بحران و رکود اقتصادی در کشور در چندگانگی حاکمیت سیاسی، فساد حاکم بر سیستم و ناروشنی آینده سیاسی کشور است و واقعیت این است که خود حاکمیت هم این را می داند ولی جنگ قدرت و تمایل حاکمان به حفظ استبداد مانع برون رفت از وضعیت موجود شده است. بهمین خاطر حاکمیت تلاش می کند با ارزان کردن دستمزدها و از بین بردن حق و حقوق کارگران سرمایه گذاران را تشویق به سرمایه گذاری نماید که تا کنون هم ره به جایی نبرده است.

با این وصف چنین اقدامات ظالمانه و زورگویانه ای که حتی در مغایرت با برخی از قوانین موجودند، نه تنها نمی تواند، به مبارزه کارگران علیه بیکاری خاتمه دهد بلکه همچنین نمی تواند امنیت صاحبان سرمایه را که نمی خواهند بدیهی ترین حقوق سندیکایی و شهروندی کارگران را بپذیرند تأمین کند.

منشاء هراس شدید نظام از مردم!

علی شاکری زند



گویند رمز عشق مگویند و مشنوبد
مشکل حکایتی است که تقریر می کنند
حافظ

منشاء هراس شدید نظام از مردم!

نظامی که مشروعیت ندارد
همواره خود را در خطر نابودی می بیند!

بیش از هزار اعدام در یک سال
و عمل شرم آور شلاق زدن مردم در ملاء
عام

ناشی از احساس عدم مشروعیت رژیم
است!

بخش یکم: ناباوری سران نظام به قدرت خود و به مشروعیت آن

دست یافتن روحانیت به قدرت سیاسی
بیش از همه برای اعضای خود این گروه
اجتماعی باورنکردنی بود. چنین رویداد
غریبی برای خود آنان بیش از هر عضو دیگر
جامعه به یک رؤیای غیرقابل تصور می
مانست. سران آنان که بطور نیمه آگاه می
دانستند که این وضع برای جامعه نیز به
شدت باورنکردنی و برای هوشیارترین مردم
بهت آور است، برای آنکه خود به واقعیت آن
باور کنند، به باور جامعه و قبولاندن واقعیت
آن به مردم شدیداً نیازمند بودند. آنان از این
رو می بایستی هر صدایی را که ممکن بود
کمترین تردیدی را سد راه این باور سازد بی
تأمل خفه کرده هر جنبه ای را بلافاصله از
سر راه آن بر می داشتند. این رفتار بطور
نیمه غریزی و نیمه آگاهانه سرکوب بی
امان و بلاوقفه ای را می طلبد.

اما علت اصلی این ناباوری سران رژیم
ملایان به قدرتی که به دست آنان افتاده بود
عدم مشروعیت آن بود. شکل به ظاهر
عرفی دولت موقت که اکثریت آن از چهره
های سیاسی غیر روحانی بودند نیز نشانه
ای از همین عدم امکان افتادن قدرت
حکومت به دست روحانیت در وجدان
عمومی بود، و از سوی خمینی پوشششی
موقت بر آن، برای مستهلک کردن ضربه ی
فکری آن و کمک به تضعیف مقاومت روانی
در برابر آن.

آری، نظام جمهوری اسلامی از همان روز
نخست تأسیس آن هیچگاه مشروعیت
نداشته است و از این حقیقت بیش از هر
کس بانیان و سران آن آگاه بوده اند؛ ،
اندکی دقت نشان خواهد داد که همه ی
اعمال و سخنان آنان بر این آگاهی گواهی
می دهد. البته این آگاهی از آن نوع نیست
که آن را خود علناً بیان کنند، یا حتی در
درون خود نیز مستقیماً بدان معترف باشد.
این آگاهی از نوع ضمنی و خاموش است؛
از آن نوع آگاهی که شخص یا گروه، حتی
پیش خود نیز، از اعتراف بدان بسختی
بیمناک است؛ اما نمی تواند صدای خاموش
آن را در درون خود کاملاً خفه کند. مانند
آگاهی دزد و آدمکش به عمل خلاف اخلاق
یا جنایت خویش که خود بیش از هر کس
بدان آگاهی دارد و همچون دغدغه ای
خاموش اما سمج در درون او آسوده اش
نمی گذارد، اما معمولاً از هر کس دیگری

تجاوز، بنا به اصطلاح بسیار قدیمی فارسی
«کسی به داد مردم نمی رسد» و هیچ
مرجعی از مظلوم حمایت نمی کند، بلکه
همه می بینند که حکومت خود بزرگترین
متعدی و مخوف ترین متجاوز است،
ستمگری که برای نظم از او مرجعی وجود
ندارد.

نشانه ی قدرت های مشروع این است که
برای فرمانروایی روزمره به اعمال خشونت
و توسل به قوه ی قهریه نیازمند نیستند.
بنا بر این در پاسخ این سؤال که نشانه ی
اصلی عدم مشروعیت برای یک نظام
حکومتی در چیست باید بگوییم در این که
ایجاد یک باور عمیق بدان در جامعه آنچنان
دشووار است که صاحبان این قدرت جدید
می دانند آن قدرت جز با توسل به زور، -
شدیدترین اشکال زور - و شکل روحی آن
که ارباب است، نمی تواند برقرار بماند.

در اصطلاح فلسفه ی سیاسی به زوری که
حکومت ها برای مجبور ساختن شهروندان
به کاری یا پذیرفتن چیزی بکار می برند
خشونت گفته می شود. خشونت (به
فرانسه و انگلیسی، با تلفظ های متفاوت،
violence) در تاریخ همه ی حکومت های
تاریخ جهان یکی از افزارهای فرمانروایی
بوده است؛ اما نه تنها افزار آن؛ زیرا کار
اصلی حکومت نظارت بر وجود صلح و
آرامش میان اعضاء جامعه است و مناسبات
عدالت آمیز، به معنی عدم اجحاف کسی
یا کسانی بر کسان دیگر؛ اجحافی که
معمولاً با توسل شهروندی به زور علیه
شهروندی دیگر صورت می گیرد، و باید از
طرف حکومت، حتی در صورت لزوم به
کمک زور از آن جلوگیری شود، و تنها مورد
استعمال قدرت یا زور حکومت باید محدود و
منحصر به ممانعت از این اعمال
زور خصوصی و اجحاف ناشی از آن باشد.
در هر جامعه ای که قدرت حکومتی جز در
این موارد بکار رفت گمان سوء استفاده از
آن برای اجحاف از سوی حکومت به مردم،
یعنی تحمیل اراده ی غیر مشروع آن بر
جامعه است که به میان می آید.

آیا خشونت می تواند مشروع هم باشد؟

فلاسفه ی سیاسی حکومت را برای
برقراری صلح و همزیستی در میان مردم،
که به قوام جامعه می انجامد و به آن دوام
می بخشد، وسیله ی لازم دانسته اند، و
بخاطر ضرورت انجام این وظیفه ی اصلی
حکومت نیز هست که تا کنون حکومتی
بدون افزار خشونت وجود نداشته است.^۱
چون هدفی که فرمانروایان خود نیز برای
حکومت شان اعلام می کنند همین
برقراری صلح و همزیستی میان اعضاء
جامعه است که بدون حل و فصل دعوای و
اختلافات اعضاء جامعه (آنچه هگل جامعه
ی مدنی می نامد) ممکن نمی گردد،
حکومت ناچار است یا مستقیماً، یا به
وساطت مراکز و نهاد های اجتماعی
(عرفی یا مدنی) این وظایف را انجام دهد؛
اما انجام این وظایف، که قبولاندن تصمیمات
ناظر به عدالت در حل و فصل دعوایا به
طرف های دعوای ...

ادامه در صفحه ۹

سخت تر آماده ی اعتراف به آن است. علت
اصلی این احساس عدم مشروعیت غرابت
شدید این رویداد است، تا حدی که حتی
عادت کردن به آن با گذشت زمان هم، حتی
برای خود صاحبان جدید قدرت، قابل تصور
نیست.

برای کسانی که تا چند روز یا چند ساعت
پیش از آن کاری جز روضه خوانی و در بهترین
حالت منبر رفتن به قصد موعظه برای جمعی
عامی یا گفتن درس دینی برای طلاب
بیسواد نداشته اند، و نه از مفهوم قانون
اساسی و تاریخ و فلسفه ی آن، نه از سیر
تحولاتی که به پیدایش حکومت های مدرن
جهان و نهادهای پیچیده ی آنها مانند
شوراهای قانون اساسی، و دیوان های
عالی کشور انجامیده چیزی می دانسته اند
و نه از معنی و نقش نهادهای قضایی دوران
ما و نهاد های اقتصادی مدرن چون بودجه ی
مملکتی، برنامه های اقتصادی، نقش بانک
ها و بالاخص بانک های مرکزی خبری داشته
اند، البته تصور اینکه بر کشوری بزرگ
که دارای دست کم سابقه ی بیست و پنج
قرن نظام حکومتی پیچیده ای بوده حکومت
کنند باورنکردنی است. یکی از علل روی
آوردن خمینی به مهندس بازرگان و دوستان
او برای تشکیل اولین دولت تحت فرمانش
نیز، علاوه بر سعی در فریب آنان و جامعه
درباره ی نیت نهایی خویش، همان بود که،
چون، بدون کمترین پیشینه و تجربه ی
حکومتی در مقیاس چنین کشوری و در
جهان مدرن که آزمون عملی هم نشان داد
او از آن سررشته ای نداشت، وی نمی
دانست، کدام یک از ملایان او می توانند
چنین مهمی را که دسترسی به آن و حتی
وقوع آن در تصورشان نمی گنجد، از امروز به
فردا برعهده بگیرند.^۲ مشاهدات روزمره
نشان می دهد اشخاص ناداری که در نتیجه
ی امری تصادفی مانند برنده شدن در بخت
آزمایی یا دریافت غیرمنتظره ی یک ارثیه ی
بزرگ به ثروتی هنگفت دست می یابند
علاوه بر اینکه در باور بدان دچار مشکل می
شوند حتی برای استفاده از آن نیز، چه در
طرز بکار انداختن ثروت بادآورده و چه در
چگونگی هزینه کردن آن محتاج راهنمایی
کسانی هستند که در این زمینه دارای
سابقه و تجربه اند.

اگر باور به قدرتی وسیع که بصورت تقریباً
غیرمنتظره به دست آمده برای صاحبان آن
بسیار دشوار است، از آنجا که قدرت
سیاسی در درجه ی نخست یک نوع رابطه
است و، برخلاف ثروت، جز ثماد های آن،
شکل مادی ملموسی ندارد، باوراندن آن به
دیگران که به معنی مشروع نمایاندن آن
است، باز هم دشوار تر است.

وقتی بدانیم که مهم ترین علت وجودی یا
حکمت تأسیس حکومت ضرورت پیشگیری از
اجحاف برخی از اعضاء جامعه به بعضی
دیگر؛ اعضاء نیرومندتر آن به ناتوانان و اعضاء
حیله گر آن بر ساده دلان است، اگر
حکومتی بجای انجام چنین وظیفه ای خود با
زور فریب به بزرگترین اجحاف کننده علیه
جامعه تبدیل شد، آنگاه نقش چنین حکومتی
با حکمت وجودی آن در تناقض آشکار قرار
می گیرد؛ نه تنها در برابر زورگویی و تعدی و

منشاء هراس ...

ادامه از صفحه ۸

جزئی از آن است، گاه نیازمند اعمال زور از طرف نهادی حکومتی می گردد. از این روست که وجود افزار خشونت (یعنی "زوری" که منشاء اجبار(به انگلیسی coercion)؛ به فرانسه (coercition) است برای حکومت (به انگلیسی state، و به فرانسه Etat)، و فقط برای حکومت، اجتناب ناپذیر می گردد. و باز، این معنی است که که ماکس وبر در کتاب *دانشمند و سیاست* (مجموعه ی دو سخنرانی تحت عناوین: *قریحه ی سیاست، و قریحه ی علم*) با فرمول «حکومت تنها هیئت اجتماعی است که در قلمرو خود از انحصار مشروع اعمال خشونت (le monopole légitime de la violence physique) برخوردار است» بیان داشته است. اما آنچه به این انحصار، و در نتیجه به قدرت حکومت، ثبات می بخشد همانا مشروعیت آن است. ماکس وبر در کتاب دیگری می گوید نتیجه ی جامعه شناختی وجود این اصل در تعریف حکومت این است که تنها نهادی را می توان حکومت دانست که متصدیان آن بتوانند این ادعای حق انحصار مشروع استفاده از خشونت برای استقرار نظم (یعنی صلح و عدالت) را با موفقیت/اخلاقی و عملی توجیه کنند! از سوی دیگر با ملاحظاتی که مطرح شد، در حکومت های مدرن، که حق حاکمیت منحصرأ از آن مردم شمرده می شود و این حق به صورت اصل بنیادی در قانون اساسی گنجانده می گردد، استفاده از افزار خشونت، که منحصر به برقراری صلح و عدالت ملزوم برای آن خواهد بود باید تابع مقرراتی باشد که قانون تعیین می کند. و از اینجاست که آن خشونت انحصاری حکومت تعدیل و مهار می شود. اما در همین دنیای مدرن حکومت هایی(منظور نظام های حکومتی است) نیز بوده اند و هستند که خواه با پذیرش رسمی و قانونی تعلق حق حاکمیت به ملت، خواه بدون تصدیق این اصل در قوانین کشور، افزار خشونت را بیش از هر چیز برای *تداوم بخشیدن به ادامه ی موجودیت خود* بکار برده اند.

دیکتاتوری های نظامی، از آن نوع که ژنرال فرانکو، پس از جنگ داخلی خونین اسپانیا، در این کشور برقرار کرده بود، و نیز از نوع دیکتاتوری های نظامی آمریکای لاتین در سالهای دراز پس از جنگ جهانی دوم، و بالاخره، برای آنکه به راه دور نرفته باشیم، دیکتاتوری رضاشاهی و دیکتاتوری محمد رضاشاهی پس از کودتای ۲۸ مرداد، از نوع اول بوده اند. در این نوع دیکتاتوری ها معمولاً دیکتاتورها در اصل *نظام قانونی* کشور تغییر چندانی نمی دهند(البته فرانکو تصویب قانونی نظام جمهوری را نادیده گرفت و کشور را به نظام پادشاهی بازگردانید)، و بویژه، اگر اصل حاکمیت ملت در آن نظام قانونی گنجانده شده باشد، را حذف نمی کنند! این دیکتاتوری ها که، درست به همین دلیل اخیر، ما آنها را تنها *دیکتاتوری می نامیم* و نه *نظام دیکتاتوری*، چه آنها دیکتاتوری را بر اساس *یک نظام قانونی از پیش موجود* و معمولاً *دموکراتیک*، اما با تخطی از مبانی و قوانین و اعمال نظر در طرز اجرای آنها، برقرار کرده اند، و زور را - معمولاً زور پلیس

سیاسی و ارتش را- به صورت غیرقانونی به نفع حاکمان بکار می برند؛ بویژه با ارتکاب اعمالی غیرقانونی چون بازداشت های خلاف قانون و شکنجه، و تشکیل دادگاه های غیرقانونی به از میان برداشتن مخالفان و معارضان می پردازند، و در نتیجه به مهم ترین حقوق شهروندان، یعنی حق اعمال نظر قانونی آنان در امور کشور خود که در قانون اساسی و قوانین مبتنی بر آن پیش بینی و تضمین شده دست اندازی های ناروا می کنند. نوع دوم اعمال زور غیرمشروع حکومت بر مردم در حکومت هایی است که می توانیم آنها را *نظام دیکتاتوری بنامیم*، و بطور خلاصه *نظام*، زیرا فقدان حقوق قانونی مردم برای اعمال نظر در امور کشور و جامعه ی خود، یا محدودیت شدید آن، جزو ذات این حکومت هاست و جوهر غیردموکراتیک *نظام* آنها را تشکیل می دهد. این *نظام* ها همان هایی هستند که توتالیتر می نامیم. البته برای نظام های توتالیتر باید تعریف دقیق تری ارائه داد؛ اما ما اینجا تنها بر تفاوت اساسی شکل قانونی آنها با دیکتاتوری هایی انگشت می نهیم که در پایه دارای قانون مبتنی بر حاکمیت ملت هستند اگرچه این اصل قانون اساسی آنها از راههای گوناگون زیرپا گذاشته می شود. در نظام های توتالیتر از آنجا که ملت دیگر دارای آن حق انحصاری حاکمیت نیست، در استفاده از خشونت به عنوان افزاری در خدمت اجرای قانون، که پیش از آن بدان اشاره شد، حقی و نقشی ندارد، و حق استفاده از خشونت که همچنان در انحصار حکومت است، در خدمت منافع بکار می رود که پاسداری از *نظام حکومتی* در برابر مخالفت جامعه در رأس آنها قرار دارد. به همین جهت اعمال خشونت برای تأمین این هدف، اعمال خشونتی که به رابطه ی اصلی میان حکومت با جامعه تبدیل می شود، اگرچه از دیدگاه حاکمان مشروع باشد، اما از دیدگاه حاکمیت ملی یا حکومت مردم بر مردم نامشروع است.

اعمال خشونت برای تداوم نظام، به هر بها که باشد

هنگامی که مشروعیت نظام سیاسی در اذهان خود حاکمان مشکوک می نماید و آنان می بینند که هر زمان بخش های هرچه بیشتری از مردم به این عدم مشروعیت پی می برند و با رفتار خود، هرچند کاملاً مسالمت آمیز، این آگاهی خود را به ظهور می رسانند، حاکمان اگر نخواهند قدرت را به جامعه باز گردانند، در برابر خود چاره ای جز اعمال خشونت باز هم بیشتر و افزودن بر شدت آن نمی بینند.

باید توجه داشت که این شک در مشروعیت حکومت های زورگو، اعم از دیکتاتوری های نظامی یا نظام های توتالیتر با خشونت شدید که از همان آغاز برقراری خود بکار می برند نمایان است. تفاوت عمده میان این دو نوع حکومت در این است که نوع اول یا در اندک مدتی سرنگون می شود یا در اثر مبارزات مردم، و به دلیل وجود ضمانت های قانونی در قوانین اساسی آنها که مخالفان و معارضان بطور منظم به آنها متوسل می شوند، تحول می یابد، و در آنها وضع قانونی پیش از شروع دیکتاتوری، وضعی که در آن قوانین به معنی صحیح و کامل آنها رعایت می شد، از نو برقرار می شود؛ در حالی که در نوع دوم، نظام های توتالیتر، که قوانین اساسی آنها ضمانت های لازم برای اعمال

نظر ملت را در دسترس شهروندان قرار نداده و اساساً حق حاکمیت را صریحاً از آن مردم نداشتند است، مردم در برابر آنها از لحاظ استناد به قانون وسیله ی چندان در دست ندارند و آنچه که دارند بسیار محدود و ناکارآمد است، و حاکمان تازه از قبول همان هم، با همان روش های همه ی دیکتاتوری ها عدول می کنند.

بد نیست وضع قدرت در برابر مردم را، در چهار مورد نهضت مشروطه، کودتای رضاشاهی، کودتای ۲۸ مرداد، و بالأخره انقلاب اسلامی بسیار سریع و فقط از همین یک دیدگاه با هم مقایسه کنیم.

در نهضت مشروطه با اینکه در بازگشت محمدعلی شاه به استبداد او مجلس را به توپ بسته بود، عده ای از نمایندگان مجلس و مدافعان بهارستان را کشته بود و در خارج از بهارستان نیز عده ای از آزادیخواهان را اعدام کرده بود و بویژه در قیام مردم تبریز که به جنگ داخلی تبدیل شد عده ی زیادی از مدافعان مشروطه کشته شدند، اما پس از پیروزی مشروطه و آزادیخواهان که مشروعیت آنان، که ناشی از اراده ی جامعه برای بازگشت حکومت قانون و در نتیجه مبتنی بر *قانون مشروطه* بود، نمی توانست مورد تردید کسی قرار گیرد، هیچ اعدام خودسرانه ای صورت نگرفت، احکام مجازات های اعدام پس از تشکیل دادگاه و رسیدگی به جرائم مستبدینی که دخالت آنان در قتل آزادیخواهان مسلم گردید صادر شد و شمار آنها بسیار محدود بود و پس از دو هفته نیز پایان یافت.

در قضیه ی خلع قاجاریه از سلطنت در مجلس پنجم به منظور انتقال آن به رضاخان و خاندان او یک نوع ظاهر قانونی رعایت شد، که در جو ترس حاکم بر آن مجلس، که بخشی از نمایندگان آن را ساکت کرده بود، به صورت موافقت عده ی زیادی از آنان، و مخالفت علنی گروه کوچک تری که دکتر مصدق با سخنرانی تاریخی خود در رأس آنان قرار داشت، صورت گرفت. البته نمی توان گفت قضیه به همین جا خاتمه یافت. با اینکه رضاخان مشروعیت خود را از مجلس گرفته بود، از آنجا که در عدم همکاری بخشی از آزادیخواهان بزرگ جامعه چون مصدق و مدرس با سلطنت او، و گردن کنشی های مورد به مورد بعضی از مراکز قدرت جامعه مانند رؤسای بعضی از ایلات کشور یا انتقادات روشنفکران و روزنامه نگاران عملاً اشاراتی به عدم مشروعیت سلطنت خود و نشانه هایی از عدم استحکام آن را می دید، بسیاری از مخالفان بالفعل یا بالقوه ی خود را بطور کاملاً غیر قانونی کشت، با اینکه عدم مشروعیت سلطنت او به معنی عدم مشروعیت کل نظام نبود؛ نظامی که در اساس همان مشروطه ی سلطنتی بود، که با توسل به ارباب از اصول آن تخطی شده بود. این قتل های سیاسی گرچه در مجموع محدود بود و تا حدی هم از بدبینی دیکتاتور، که در همه ی دیکتاتورها دیده می شود، ناشی می شد، با اینهمه نمی توانست بیانگر اعتماد کامل دیکتاتور به مشروعیت خود باشد. در این ماجرا، همانطور که کودتای محمدعلی شاه مشروعیت مشروطه را مخدوش نکرده بود، البته تخطی های رضاشاه از قانون اساسی نیز ...

هوش جمعی و عملکرد گروهی

جمشید



در این مقاله نتیجه تحقیقاتی در مورد هوش جمعی، با تعریف توانایی گروه در انجام وظایفی گسترده، ارائه می‌گردد. تحقیقاتی که توسط چندین دانشگاه در آمریکا (واز جمله دانشگاه ام آی تی) انجام شده است. این مطالعه با تمرکز بر دو فاکتور تأثیر گذار بر هوش گروهی انجام شد: اول ترکیب گروه (از جمله مهارت‌های اعضای گروه، تنوع و میزان هوش اعضا) و دوم روابط بین گروهی (ساختار، پروسه‌ها و ارزش‌ها). عواملی چون روابط اجتماعی و ابزار تکنیکی که استفاده از آن به رشد هوش گروهی کمک می‌کند نیز باید مد نظر قرار بگیرند.

چرا عملکرد برخی از گروه‌ها بهتر از دیگر گروه‌ها است؟ یکی از عوامل مهم در این باره مهارت اعضای گروه می‌باشد. اما حتی گروه‌هایی که در مقایسه، اعضای با مهارتی دارند اساساً سطح مختلفی از بازدهی را از خود بروز میدهند.

در چارچوب رشته‌هایی همچون روانشناسی اجتماعی، رفتار سازمانی و روانشناسی صنعتی مطالعات قابل ملاحظه‌ای با تمرکز بر روی عوامل متعدد ی که کارایی گروه را پیش بینی می‌کند انجام شده است؛ که در همه این موارد، تحقیقات بر روی انجام وظیفه مشخص یک گروه متمرکز بوده و تلاش شده تا مشخص شود چه چیزی باعث بازدهی بالای یک گروه در یک مورد خاص می‌شود. در اینگونه مطالعات تفاوت بین اعضای گروه در شرایط خاص و در جریان آزمایش غالباً به عنوان اشتباهات ناخواسته در نظر گرفته می‌شد.

در این مطالعه، تمرکز بروی توانایی عمومی یک گروه خاص در ارائه عملکردی بهینه در میان طیفی گسترده از وظایف مختلف قرار دارد. توانایی که آنرا هوش گروهی می‌نامند، که این نامگذاری بیشتر بخاطر شباهت هوش گروهی به تعریف هوش در سطحی فردی می‌باشد. هنگامی که افراد طیف گسترده‌ای از وظایف شناختی را انجام می‌دهند، روانشناسان به تکرار شاهد آن بوده اند که فاکتور هایی مشخص امکان پیش بینی گوناگونی در کیفیت عملکرد فرد را فراهم می‌کند.

چه عواملی هوش گروهی را پیش بینی می‌کند

این تحقیقات اشاره میکنند که هوش گروهی ظاهراً ویژگی است که از برآیند دو پروسه پائین به بالا و بالا به پائین پدیدار میشود. پروسه‌های پائین به بالا در بر گیرنده مجموعه ویژگی‌های اعضای گروه می‌باشد و به ارتقا همکاری بین گروهی، پروسه‌های بالا به پائین در بر

اجتماعی، درصد حضور زنان در گروه و تقسیم نوبت صحبت کردن محاسبه شود، مشاهده شد که هر سه عامل توانایی پیش بینی هوش جمعی را دارا هستند. اما تأثیر شناخت اجتماعی نسبت به عوامل دیگر برجسته تر بود.

در مطالعه‌ای دیگر راجع به گروه‌های آنلاین، کشف شد که سهم بینش اجتماعی و میزان حضور زنان در هوش گروهی به اندازه گروه‌های حضوری از اهمیت برخوردار است. این نکته مخصوصاً در پرتو این واقعیت قابل توجه است که گروه‌های آنلاینی صرفاً از طریق چت ارتباط میگرفتند و حتی قادر به مشاهده حالات ظاهری یک دیگر نبودند. این نشان می‌دهد که هرچند تست خواندن ذهن افراد بر اساس مشاهده نشانه‌های بصری بنا شده است، اما میتواند پیش بینی کننده طیف گسترده‌ای از مهارت‌های فردی باشد که حتی در مواردی که افراد هم دیگر را نمی‌بیند میتواند مفید واقع شود. از آنجائی که اعضای گروه نمی‌دانستند چه کسانی در گروه عضویت دارند، به نظر نمی‌رسد که آگاهی اعضا از جنسیت دیگر اعضا رفتار افراد را تغییر داده باشد.

جنبه دیگری از ترکیب بندی گروهی که به هوش گروهی مرتبط دانسته شده، سطح تنوع در یک گروه است. بطور کلی، گروه‌ها یی که وظایف خلاقانه و نوآورانه را انجام می‌دهند غالباً از وجود تنوع سود می‌برند. در حالی که گروه‌هایی که به دنبال کارایی بالا هستند، تنوع اعضا موجب اختلال در کار شان می‌شود. تنوع در توانایی شناختی از جمله طرز فکر و دیدگاه از تأثیر بسزایی بر هوش گروهی برخوردار است. مخصوصاً از آنجاییکه ارتباط پیدا می‌کند به توانایی اعضای گروه در ارتباط گیری با یک دیگر.

در مطالعه‌ای دیگر که به تازگی انجام شده، مشاهده شد که بین تنوع سبک شناختی و هوش جمعی، ارتباط وجود دارد. به عبارت دیگر، گروه‌هایی که سطحی نسبی از تنوع در سبک شناختی را در خود داشتند، بهتر از گروه‌هایی که بسیار مختلف بودند عمل کردند. این نتیجه نشان می‌دهد که گروه‌هایی که بیش از حد به هم شباهت دارند دارای تنوع فکری و مهارت برای انجام وظایف مختلف نیستند. اما در عین حال، گروه‌هایی که اعضایشان بیش از حد متفاوت هستند، نیز در زمینه ارتباط گیری با هم و همکاری موثر به مشکل بر می‌خورند. در نتیجه حدی متوسط از تنوع شناختی ظاهراً بهترین حالت برای رشد هوش جمعی می‌باشد.

با در نظر گرفتن همه این نکات، این یافته‌ها مطرح می‌کند که آن دسته از مهارت‌های فردی که بیشترین تأثیر را بر هوش جمعی می‌گذارد.

گیرنده ساختار گروهی، ارزش‌ها و روال‌هایی است که رفتار گروهی را به نحوی که کیفیت همکاری و هماهنگی را رشد (یا کاهش) دهد و تنظیم آن کمک می‌کند. هر دو جنبه پروسه پائین به بالا و بالا به پائین در قالبی تعاملی و ترکیبی هوش جمعی یک گروه را رقم می‌زنند. و هر کدام از این دو بطور مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ویژگی‌های ترکیبی پائین به بالا

تا پیش از این، اگر سنجش میزان هوش یک گروه مورد آزمایش قرار داشت، بیشتر عملکرد هوش تک تک اعضای گروه به عنوان هوش جمعی مورد تجزیه و تحلیل قرار میگرفت. بدنال یک رشته تحقیقات محققان پی بردند که گروه‌هایی که اعضایشان از میزانی بالاتر از میانگین هوشی برخوردار بودند، توانایی بهتری در سازگاری باتغییرات محیطی و یادگیری اطلاعات جدید از خود نشان می‌دهند. اما این تأثیرات بطوری که مشاهدات آزمایشگاهی نشان داد فاقد ثبات پایدار کافی بود.

در این مطالعه، مشاهده گردید که سطح هوش میانگین و یا بالای اعضای یک گروه بر برآورد میزان هوش جمعی گروه در حدی محدود تأثیر می‌گذارد. بنا براین وجود تعدادی هوشمند در میان یک گروه سبب هوشمندی یک گروه به صورت واحد نمی‌شود.

اما اگر صرف داشتن افرادی باهوش برای تشکیل گروهی باهوش کافی نیست، پس چه گونه این امر میسر می‌شود؟

یک عامل مهمتر در پیش بینی هوش جمعی، میانگین بینش اجتماعی اعضای گروه میباشد، که در این مطالعه به کمک تست خواندن ذهن افراد از طریق چشم انجام شد. تستی که در آن توانایی افراد در قضاوت عواطف دیگران بر اساس بررسی حرکات صورت و چشم آنها اندازه گیری می‌شود. گروه‌هایی که در این آزمایش میانگین امتیاز بهتری داشتند از هوش گروهی بهتری برخوردار بودند.

به هم چنین مشاهدات محققین نشان داد، که تناسب میزان حضور زنان در گروه در توانای پیش‌بینی میزان هوش جمعی قابل توجه بود. هر چند این نتیجه عمدتاً و به لحاظ آماری به کمک این واقعیت توضیح داده شد که زنان، در مقایسه با مردان، بطور میانگین نمرات بهتری در تست خواندن ذهن افراد کسب می‌کنند.

بنابر ممکن است برای تشکیل گروهی هوشمند حضور تعدادی از اعضا که دارای بینش اجتماعی بالایی هستند ضروری باشد. و اگر گروهی شامل افرادی باشد که از نظر شناخت اجتماعی توانایی بالایی دارند، در آن صورت مرد و زن بودنشان تفاوتی در نتیجه کار ندارد. هنگامی که تلاش شد تا میزان هوش جمعی با ملحوظ داشتن سه عامل سطح میانگین بینش

ادامه در صفحه ۱۱

هوش جمعی ...

ادامه از صفحه ۱۰

آن مهارت‌هایی هستند که باعث رشد توانایی اعضای گروه در جهت همکاری موث، یا مهارت‌هایی که به کمک عرضه سطحی از تنوع دیدگاه‌ها ی فکری باعث تقویت همکاری می شوند.

پروسه‌های بالا به پائین

علاوه بر عامل اصلی در ایجاد هوش جمعی که همانا مهارت فردی باشد، هوش جمعی به کمک آنگونه ارتباط گروهی توانمند میشود که توانایی‌های فردی را به اثر دهی مناسب برساند. اما تا به اینجا صرفا اطلاعات بیشتری راجع به مهارت‌های فردی که در این امر دخیل هستند داریم و تا حد کمتری راجع به پروسه ارتباط بین گروهی. در واقع شباهت جالبی بین هوش فردی و گروهی وجود دارد. روانشناسان مدتها قبل از آنکه بدانند چه تفاوت‌هایی بین کارکرد مغزی افراد عادی و هوشمند وجود دارد، عامل آماری مرتبط به هوش فرد را کشف کرده بودند.

با این حال امروزه هنوز درک درستی از فرآیندهای عصبی که باعث میشود برخی افراد هوش بیشتری از دیگران داشته باشند نداریم. مشابه این وضعیت، در مورد هوش عمومی نیز وجود دارد، چیزهای در باره پروسه‌های گروهی گروه‌های باهوش می‌دانیم، اما از وجود تئوری کامل در مورد پروسه‌ای که توضیح دهد چرا بعضی گروه‌ها از دیگر گروهها با هوش ترند هنوز فاصله بسیاری داریم.

تنها مورد مهمی که تا به حال مشاهده شده این است که گروه‌های هوشمندتر بیشتر با هم ارتباط میگیرند و به نسبت دیگر گروه‌ها بطور مساوی تری در امورات شرکت می کنند. برای مثال، مشاهده شد که میزان هوش جمعی بطور چشمگیری به کمک آگاهی از میزان ارتباط گفتاری و حضوری اعضای گروه و یا ارتباط آنلاینی بین گروهی قابل پیش بینی بود. به هم چنین مشاهده شد که میزان هوش گروهی به کمک ارتباط برابر و سهم کاری توزیع شده در گروه‌های آنلاینی و حضوری قابل پیش بینی بود. به عبارت دیگر گروه‌هایی که در آن یک یا دو نفر فعالیت دیگر اعضای گروه را تحت تسلط دارند، به طور عمومی، هوش جمعی کمتری را به نسبت گروهی که فعالیت در بین اعضای آنها بطور برابر تری تقسیم شده بود نشان دادند.

از لحاظ نظری این یافته‌ها منطقی به نظر می‌رسند. از آنجائی که گروه‌ها یی که در آن افراد ارتباط بیشتری با هم دارند و بطور مساوی تری در امور مشارکت میکنند در استفاده بهینه از آگاهی و مهارت اعضای گروه در وضعیت بهتری قرار میگیرند اما بر خلاف مطالب غالب در ارتباط با کارایی گروهی مبنی بر اینکه پیشبینی هوش جمعی یک گروه به کمک عواملی چون رضایت گروه، انسجام اجتماعی و سلامت روانی ممکن میباشد، این مطالعه مطرح می‌کند که هوش جمعی چیزی است متمایز از کیفیت روابط

بین گروهی.

جمع بندی این نکات، اینکه مطالعات فعلی در مورد هوش جمعی مطرح میکنند که ترکیبی از خصایص ترکیبی روند پائین به بالا به همراه پروسه‌های بالا به پائین لازمه تاثیر گذاری و ظهور هوش جمعی میباشد اما تحقیقات بیشتری نیاز است تا به درک جزئیات پروسه‌های تأملی برسیم.

هوش جمعی چه چیزی را پیش بینی میکند؟

همانگونه که در بالا دیدیم، هوش گروهی چگونگی عملکرد یک گروه را در انجام وظایف مختلف - و بو یژه پیچیده‌تر - که تا پیش از این در محاسبه توانایی امتیاز گیری هوش جمعی استفاده نمی‌شد، پیش بینی می‌کند. شاید نکته جالب این تشابه قابل توجه این است که چگونه هوشمندی ارتباط پیدا میکند با توانایی یادگیری در افراد و گروه‌ها. این ثابت شده که افراد هوشمندتر موضوعات جدید را سریعتر یاد میگیرند. تحقیقات اخیر نیز نتایج مشابهی را نشان می‌دهند که ارتباطی بین هوش جمعی و توانایی یادگیری گروهی وجود دارد.

در این تحقیقات، هوش جمعی گروهی از دانشجویان و عملکرد آنها در یک سری از تست‌های گروهی در دوره ای دو ماهه آزمایش شد. تیمها یی که از هوش جمعی بالاتری برخوردار بودند امتیازات قابل توجه و بالاتری به دست آوردند. حتی اگر اعضای این تیمها در انجام وظایف فردی توانایی بالایی نشان نداده بودند. بعلاوه تیمها ی مسلح به هوش جمعی بالاتر پیشرفت ثابتی را در عملکرد تیمی در گستره تمام تست‌ها ارائه کردند، که اشاره می‌کند به اینکه این تیمها بطور جمعی در کسب اطلاعات بهتر عمل کردند و این اطلاعات را در مورد وظایفش بهتر به کار گرفتند.

در آزمایشی دیگر ابتدا هوش جمعی گروه‌ها مورد اندازه گیری قرار گرفت و سپس از آنها خواسته شد تا در آزمایشی بر اساس اقتصاد رفتاری شرکت کنند. آزمایشی بنام بازی تلاش حداقل و همکاری ضمنی. در این آزمایش هر کدام از اعضای گروه‌ها گزینه‌هایی را از میان لیستی میبایست انتخاب می کردند. آنها اجازه نداشتند راجع به گزینه‌های که انتخاب کرده بودند با دیگران ارتباط برقرار کنند، نتیجه نهایی به کمک ترکیب آنچه که افراد بطور شخصی انتخاب کرده بودند و آنچه که گروه انتخاب کرده بودند مشخص می شد.

گروه‌هایی که در پیش بینی آنچه که دیگر اعضای گروه انتخاب کرده بودند بهتر عمل کرده و بطور ضمنی انتخابشان را بر آن اساس همگام کردند، امتیاز بهتری به دست آوردند. مشاهده شد که میزان هوش جمعی به میزان زیادی امکان پیش بینی پیشرفت گروه در نوبت‌های مختلف آزمایشات و کسب امتیازات مربوطه را فراهم آورد.

نتایج

با در نظر گرفتن همه موارد ذکر شده، این تحقیقات وجود هوش جمعی قابل اندازه گیری را نشان می‌دهد که چیزی است معادل با هوش عمومی در افراد. هوش جمعی از ترکیب پروسه‌های پائین به بالا و

بالا به پائین در داخل یک گروه بروز کرده و پیش بینی کننده عملکرد آتی و توانایی یادگیری گروه در محیط‌های مختلف می باشد. همانگونه که مفهوم هوش عمومی ابزاری است برای درک بهتر کیفیت تحصیل، عملکرد کاری و دیگر جنبه‌های زندگی یک فرد، مفهوم هوش جمعی میتواند کمکی باشد به درک جنبه‌های مختلف عملکرد یک گروه. برای مثال میتواند به محققان یاری رساند در مطالعه گروه‌هایی که عملکرد ویژه ای از خود به نمایش میگذارند یا روشهای بهتر ی برای کنترل اختلاف میان گروهی را فراهم کند.

اما در عین حال موضوعات بسیاری در مورد هوش جمعی باقی است که باید درک شود. برای مثال پروسه اساسی هوش جمعی چیست و که باعث میشود برخی گروهها دارای هوشی جمعی بیشتری باشند؟ و میزان ثبات هوش جمعی تا چه حد می‌باشد؟

یک موضوع مهم برای تحقیقات آتی در این باره مربوط است به اینکه آیا می‌توان هوش جمعی را افزایش داد؟ با در نظر داشت اینکه بطور کلی هوش فرد را (حد اقل پس از دوران کودکی) بسختی می‌توان افزایش داد، اما به نظر می‌رسد این کار در مورد هوش گروهی ممکن باشد.

این نکته چندین سوال را برای آینده به همراه می‌آورد، برای مثال چگونه تغییرات در ساختار گروه یا هنجارهای گروهی میتواند به افزایش هوش جمعی کمک کند؟ چگونه همکاری الکترونیکی و ابزار ارتباطی باعث رشد هوش جمعی می شود؟ آیا اجبار اعضای گروه به شرکت در ارتباط گیری برابر به بالا رفتن هوش گروهی کمک می‌کند؟ به نظر می‌رسد در زمینه سیستمهای اجتماعی که امکانات ساختاری برای حمایت از بالا بردن هوش جمعی را فراهم می آورد، کمبودی وجود ندارد.

بولتن کارگری شماره ۱۳۴

در این شماره می خوانید:

تحلیل هفته: حکم شلاق کارگران " آق دره" سندی بر توحش جمهوری اسلامی ایران

از تجربه دیگران:

اقتصاد غیررسمی: تعاریف، تئوری‌ها و سیاست‌ها (بخش هفتم)

اخبار خارجی:

فرانسه- ادامه ناآرامیهای کار: اعتصاب

در هر ۸ پالایشگاه نفت

مکزیک: اخراج ۳هزار معلم اعتصابی

www.kar-online.com



آیا روزهای سیاه‌تری در پیش است؟

گزارش انجمن قلم ایران در تبعید درباره اوضاع ایران

دوران حکومت فاجعه بار و ارتجاعی اسلامی، پیش درآمد تشدید سرکوب و اجرای سناریوهای سیاه و برنامه‌های ضدانسانی است که حاکمان مافیایی، تبهکار و تاریک اندیش در تدارک آنند. هدف خاموش کردن هرگونه صدای اعتراضی بر حق و عادلانه مردمی است که می‌توانند بر سر راه اجرای طرح‌ها و برنامه‌های حکومت، دشواری و اخلاق پدید آورند.

حکومت اسلامی ایران که عامل و بانی اصلی همه سختی‌ها و دردها و رنج‌های جامعه ایران از گرانی و بیکاری گرفته تا تشدید سانسور و اختناق و عدم وجود حداقل آزادی‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، هر روزه طرح‌های جدیدی را نیز برای تشدید سرکوب و اختناق به مرحله اجرا می‌گذارد.

پس از این که لایحه «طرح تشدید مجازات اخلاق در امنیت روانی جامعه» در مجلس جانیان، مورد بررسی قرار گرفت، ستاد بر ساخته از فرماندهان نیروی انتظامی، بسیج و سپاه، به همراه دیگر مسئولان قضایی موظف به شناسایی، ساماندهی مبارزه با جرم و اجرای احکام تشکیل شده است.

در این طرح، برای فعالان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، دست‌اندرکاران وبلاگ‌ها یا مضمون «ترویج الحاد» مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. سران حکومت اسلامی و در راس همه علی‌خامنه‌ای، رهبر حکومت جهل و جنایت اسلامی است که در جهان به‌عنوان دشمن درجه یک آزادی معروف شده است. علاوه بر تاکید به سرکوب اعتراضات بر حق زنان، دانشجویان، کارگران، تعطیلی روزنامه‌ها و زندانی کردن و تحت پیگرد قرار دادن روزنامه نگاران، اکنون برای وبلاگ نویسان و هنرمندان نیز مجازات سنگین در نظر گرفته است و با قانون‌های آزادی‌ستیز و ضد انسانی، بار دیگر اوج وحشی‌گری حکومت‌شان را به اوج رسانده‌اند.

در کلیه جنبش‌ها و عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی از عرصه جنبش دانشجویی، جنبش زنان و جنبش کارگری گرفته تا عرصه مطبوعات، سانسور کتاب، فیلم، ترانه و... سرکوب با شدت بیشتری ادامه دارد. در این‌جا تنها به‌تازنده‌ترین نمونه‌های وحشی‌گری و بربریت حکومت اسلامی اشاره می‌کنیم:

دست‌کم هفت زندانی سیاسی و عقیدتی در زندان‌های مختلف از جمله، احسان مازندران، جعفر عظیم زاده، مریم نقاش زرگران، محمدصدیق کیودوند، رسول رضوی، حشمت‌الله طبرزدی و محمد عبدالهی در اعتراض به وضعیت‌شان در اعتصاب غذا به سر می‌برند. در این میان، وضعیت جسمانی تعدادی از آنان به شدت وخیم گزارش شده است. افزون بر این زندانیان، آرش مکرری و محمدمامین آگوشی نیز در ماه گذشته اعلام اعتصاب غذا کرده بودند، اما از تداوم اعتصاب و یا پایان آن اطلاعی در دست نیست.

جعفر عظیم زاده، دبیر هیات مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، در زندان اوین در اعتراض به

«سرکوب فعالیت‌های کارگران و معلمان از طریق پرونده سازی‌های امنیتی» در سی‌ودومین روز اعتصاب غذا به سر می‌برد. این کارگر زندانی تاکنون دست‌کم دوبار به دلیل وخامت حالش به بیمارستان منتقل شده و بدون رسیدگی کامل و بدون درمان به زندان بازگردانده شده است.

محمد عبدالهی زندانی سیاسی محکوم به اعدام در زندان مرکزی ارومیه که چندی پیش نسبت به اجرای حکمش نیز هشدار داده شد، در اعتراض به حکم «ناعادلانه» و نحوه رسیدگی به پرونده خود دست به اعتصاب غذای نامحدود زده است.

نیروهای سپاه در تاریخ ۱۲ آبان سال ۹۴، پنج روزنامه‌نگار را با عنوان «عوامل شبکه نفوذ» با اتهام «اقدام علیه امنیت ملی در قالب روزنامه نگار و فعال رسانه‌ای» بازداشت کرد و برای این افراد در دادسرای امنیت پرونده قضایی تشکیل شد.

متهمان این پرونده، شامل احسان مازندران، مدیر مسئول وقت روزنامه فرهیختگان، عیسی سحرخیز، داود اسدی، احسان صفرزایی و آفرین چیت ساز بودند که اتهاماتشان برای رسیدگی به شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی مقیسه ارسال شد.

بر اساس حکم دادگاه انقلاب، آفرین چیت‌ساز به‌اتهام اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت و ارتباط با دولت‌های بیگانه به تحمل ۱۰ سال حبس، احسان مازندران به‌اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام و اجتماع و تبانی علیه امنیت، به تحمل ۷ سال حبس تعزیری و داود اسدی و احسان صفرزایی نیز به اتهام اجتماع و تبانی علیه امنیت، هرکدام به تحمل ۵ سال حبس محکوم شدند.

احسان مازندران و محمدصدیق کیودوند، دو روزنامه نگار زندانی که در روزهای اخیر دست به اعتصاب غذا زده‌اند، در شرایط جسمانی وخیمی به سر می‌برند و در مورد کیودوند گزارش‌ها حاکی از انتقال او به بیمارستان است.

در گزارش‌ها آمده است که پس از ۲۱ روز اعتصاب غذا، «خطر مرگ محمدصدیق کیودوند را تهدید می‌کند» و این روزنامه‌نگار و کنشگر حقوق بشر، روز یکشنبه ۲۹ مه ۲۰۱۶، به دلیل تداوم اعتصاب غذا، بی‌هوش و به بیمارستان منتقل شده است.

کیودوند که از جمله به‌دلیل تأسیس سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان، به تحمل ۱۱ سال حبس محکوم شده، از تیرماه ۱۳۸۶ در بازداشت به‌سر می‌برد و تاکنون چند بار دست به اعتصاب غذا زده است.

از سوی دیگر، احسان مازندران، روزنامه‌نگاری که در اردیبهشت امسال پس از ماه‌های بازداشت، به تحمل هفت سال حبس محکوم شده بود، در اعتصاب غذا به‌سر می‌برد و شرایط جسمی مناسبی ندارد.

یکی از بستگان احسان مازندران به رادیو فردا گفته که این روزنامه نگار زندانی به... ادامه در صفحه ۱۲

موج جدیدی از سرکوب، سانسور، شلاق، اعدام و... در ایران زیر حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، راه افتاده است. انجمن قلم ایران در تبعید، به ناگزیر، به گوشه کوچکی از سیاست سرکوب و تشدید اختناق و پیگردهای وحشیانه رژیم می‌پردازد تا نیروهای آزادی‌خواه، به‌اندازه امکان خود، برای آزادی هنرمندان، نویسندگان و در یک کلام برای آزادی اندیشه و بیان، بیش‌تر بکوشند.

اقدام غیرانسانی و تکان‌دهنده شلاق زدن بر پشت کارگران معترض ایرانی و همچنین اجرای حکم شلاق علیه دانشجویانی که پایانه تحصیلی خود را جشن گرفته بودند، با اعتراض شدید مجامع بین‌المللی مواجه شده است.

دامنه برخوردها با کنشگران حوزه مد، سینما، موسیقی، هنر و تلویزیونی در یک ماه اخیر و در پی سخنرانی‌های آیت‌الله علی خامنه‌ای، افزایش چشمگیری پیدا کرده است. خامنه‌ای در یک ماه گذشته، اظهارات تند و تیزی در نفی مد، برند، سفرهای خارجی و آموزش زبان انگلیسی در دبستان‌ها و آموزشگاه‌ها داشته است.

در چنین شرایطی، این روزها آمد و شد دیپلماتیک حکومت‌های غربی و شرکت‌هایشان به ایران و بالعکس بسیار سنگین است. در این دیدارها و ملاقات‌های سران حکومت اسلامی و دولت‌های غربی و منطقه‌ای و انعقاد قراردادهای مبهم در دوره پسا برجام با هدف جذب سرمایه خارجی به ایران و... همچنان ادامه دارد. اما آنچه که در این دیدارها به زبان آورده نمی‌شود، تشدید سرکوب و اختناق و شلاق و شکنجه و اعدام در ایران است. این وضعیت نشان می‌دهد که دولت‌های سرمایه‌داری جهانی، از واژه «حقوق بشر»، تنها در رقابت‌هایشان بهره می‌جویند؛ در حالی که در شرایط عادی اهمیت چندانی به حرمت و موجودیت انسان نمی‌دهند. آنچه که برایشان اهمیت دارد دادوستدهای اقتصادی، سیاسی، امنیتی و نظامی‌شان است.

تشدید بحران اقتصادی- اجتماعی و درماندگی بیش از پیش حکومت اسلامی در حل دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه، فقر و محرومیت شدید، بیکاری فزاینده و آسیب‌های روبه رشد اجتماعی، که زندگی را برای میلیون‌ها شهروند ایرانی به کابوسی وحشتناک و تکان‌دهنده بدل کرده است، بار دیگر دستگاه‌های سرکوب حکومت اسلامی خبرنگاران، هنرمندان، نویسندگان، فعالان کارگری و شهروندی کشور را هدف قرار داده‌اند. یورش به کنشگران فرهنگی، هنری، اجتماعی و سیاسی، همواره در

آبا روزهای ...

ادامه از صفحه ۱۲

دلیل «شرایط بد نگهداری، دچار عفونت نای، ریه و روده» شده و در اعتراض به «بی‌عدالتی» در رسیدگی به پرونده‌اش و حکم صادر شده از ۱۲ روز گذشته، در اعتصاب غذا به سر می‌برد.

بیشتر ملیحه حسینی، همسر احسان مازندرانی، روز ۳۱ اردیبهشت، در صفحه اینستاگرام خود نوشته بود که احسان مازندرانی پیش از انتقال از بند هشت زندان اوین «وصیت نامه‌ای» نوشته و برای او «پست» کرده است.

حسین رونقی ملکی، این وبلاگ نویس زندانی، در اعتراض به «عدم رسیدگی پزشکی»، «عدم برخورداری از درمان تخصصی» و «ممانعت مسئولین از اعزام وی به مرخصی درمانی در خارج از زندان»، از روز شنبه ۷ فروردین ماه ۱۳۹۵، دست به اعتصاب غذا زده و همچنان نیز در اعتصاب است.

این زندانی سیاسی «در اثر شکنجه و بدرفتاری طی حبس طولانی پیش از محاکمه یکی از کلیه‌های خود را از دست داده و دچار نارسایی کلیه دیگر است. وی همچنین دچار مشکل‌های گوارشی، دیسک، آرتروز گردن و زانو است».

جمهوری اسلامی ایران بر اساس گزارش سازمان گزارشگران بدون مرز، با «۲۴ روزنامه نگار و شهروند خبرنگار زندانی»، یکی از پنج زندان بزرگ جهان برای فعالان رسانه‌ای است. چین، مصر، ترکیه و اریتره، دیگر کشورهایی هستند که بیش‌ترین روزنامه‌نگاران را در زندان‌های خود دارند.

صبح روز دوشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۵، گارد ویژه زندان گوهردشت کرج، زیرعنوان بازرسی، همراه با یورش وحشیانه به بند ۱۰ اندرگاه شماره ۴، اقدام به تخریب وسایل زندانیان از جمله یخچال و... آن‌ها کرد. به نحوی که بسیاری از وسایل شخصی زندانیان آسیب دیده است.

رییس نیروی انتظامی اصفهان، به تشدید سرکوب و اعدام مردم تأکید کرد. با اعلام اجرای طرح سرکوبگرانه موسوم به «امنیت اجتماعی» از روز اول خرداد ماه جاری، پاسدار آقاخانی رییس نیروی انتظامی حکومت در اصفهان، از مرحله جدیدی در اجرای احکام اعدام توسط دستگاه قضایی خبر داد.

او گفت: «در اجرای طرح ارتقای امنیت، مبارزه با ارادل اولویت نخست است و با ناهنجاری‌های مربوط به عفاف و حجاب، باغ تالارها و واحدهای صنفی متخلف، سگ گردان‌ها و خودروهای شیشه دودی با بیش از ۲۰ درصد شفافیت برخورد می‌شود».

او افزود: «فرصت هرگونه نصیحت دیگر تمام شده، حرکت جدیدی در سیستم قضایی آغاز شده و در چند روز آینده نیز چندین نفر اعدام می‌شوند».

در همین رابطه سه روز پیش کرمی دادستان یاسوج نیز گفته بود: «اعدام‌ها «درس عبرتی برای سایر افراد جامعه است و دستگاه قضایی با شدت، حدت و اقتدار کامل... برخورد خواهد کرد!»

این روزها خبرهای زیادی از بازداشت افراد در جشن و سرورهای شبانه منتشر می‌شود؛ مشهورترین این بازداشت‌ها، بازداشت ۷ بازیگر بسیار معروف در یک جشن شبانه بود همراه با صرف مشروب‌های الکلی. انگار، وجود «مشروبات الکلی» پای ثابت برای جرم جشن‌های شبانه است.

وب سایت «میزان» روز پنج‌شنبه ۶ خرداد ۱۳۹۵ - ۲۶ مه ۲۰۱۶ به نقل از اسماعیل صادقی نیارکی، دادستان عمومی و انقلاب قزوین افزود که این افراد «بدون داشتن هیچ‌گونه رابطه‌ای به بهانه شرکت در جشن فارغ‌التحصیلی در حال رقص و پایکوبی بودند» که دستگیر و مجازات شدند.

۲۵ دختر و پسر دانشجو در شهر قزوین شلاق خوردند. به ادعای مقام قضایی شهر قزوین، این دختران و پسران جوان به صورت نیمه عریان و در حال مصرف مشروبات الکلی و اعمال منافی عفت دستگیر شده‌اند.

او تصریح کرد دستگاه قضایی قزوین، ظرف زمانی کمتر از ۲۴ ساعت کار بازجویی، انجام تحقیقات، تشکیل جلسه دادگاه، صدور رای و اجرای حکم را به‌انجام رسانده است.

دادستان قزوین تهدید کرد: «همچنین رستوران‌ها و تالارها و مراکز پذیرایی که اقدام به برگزاری مراسم به شکل مختلط نمایند یا در صورت کشف و مشاهده مشروبات الکلی پلمپ خواهند شد».

محسن برهانی، همونید هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در واکنش به «زدن ۲۴۶۵ ضربه شلاق به ۲۵ دختر و پسر (نفری ۹۹ ضربه) در قزوین به دلیل شرکت در جشن مختلط شبانه و رقص و پایکوبی، به‌دستور قاضی و توسط پلیس امنیت اخلاقی نوشت: «شرکت در پارتی مختلط در مکانی خصوصی، نه مصداق رابطه نامشروع است و نه مصداق عمل منافی عفت و براساس قانون مجازات اسلامی اساساً این رفتار جرم محسوب نمی‌شود».

تهیه‌کنندگان سه فیلم سینمایی «کوچه بی نام»، «ابد و یک روز» و «۵۰ کیلو آلبالو» به شعبه چهار بازپرسی دادسرای فرهنگ و رسانه احضار شدند.

خبرگزاری حکومتی ایسنا، روز دوشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۹۵، گزارش داد که این افراد به دلیل «بخش تیزرهای تبلیغاتی فیلم‌هایشان در شبکه‌های ماهواره‌ای» به‌دادسرا احضار شده‌اند.

سعید ملکان، تهیه‌کننده فیلم «ابد و یک روز»، مرتضی شایسته، تهیه‌کننده فیلم «۵۰ کیلو آلبالو» و لشگری کوچانی تهیه‌کننده «کوچه بی نام» هستند.

عباس جعفری دولت‌آبادی دادستان عمومی و انقلاب تهران، روز هشتم خرداد از تحت پیگرد قرار گرفتن چند تهیه‌کننده فیلم «صد انقلاب خارج از کشور» خبر داده بود.

دولت‌آبادی به این افراد نسبت به «بخش تیزرهای تبلیغاتی فیلم خود در شبکه‌های ماهواره‌ای» هشدار داده بود. او، همچنین از

بازداشت هشت تهیه‌کننده کلیپ‌های موسیقی که آن‌ها را «مبتذل و غیر مجاز» توصیف کرد، خبر داد.

او گفته بود کلیپ‌های موسیقی این افراد در یک شبکه معروف که آن را «صد انقلاب» خواند، پخش می‌شده است.

دادسرای فرهنگ و رسانه، مأمور رسیدگی به پرونده این هشت تهیه‌کننده کلیپ موسیقی شده است.

ساعتی پس از انتشار این خبر، سعید منتظرالمهدی، سخن‌گوی نیروی انتظامی، هم اعلام کرد پلیس با سازندگان کلیپ‌های ماهواره‌ای که در تهران تهیه و تولید می‌شود، برخورد خواهد کرد.

گفته می‌شود دلیل اصلی پیگرد این سه هنرمند که به «تلیغ علیه نظام» و «توهین به مقدسات» متهم شده‌اند، راه‌اندازی یک تارنمای موسیقی زیرزمینی، با عنوان «برگ موزیک» برای «تولید، انتشار و معرفی موسیقی زیرزمینی ایرانی» است.

پیش از این هم نمونه‌هایی از بازداشت تهیه‌کنندگان کلیپ‌های موسیقی در ایران منتشر شده و از جمله در تیرماه ۱۳۹۳ و هم‌زمان با برگزاری مسابقه‌های جام جهانی، انتشار کلیپی بر روی آهنگ «گل ایران» از گروه عجم، توسط یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای، بازداشت سه هنرمند جوان در شهرستان شاهرود را به‌دنبال داشت.

در آن زمان، فرمانده نیروی انتظامی شاهرود گفته بود که صحنه‌هایی از این کلیپ در شاهرود تهیه شده و پس از چند روز بررسی سرانجام دو بازیگر ۲۳ ساله فیلم به همراه کارگردان ۲۶ ساله آن شناسایی و دستگیر شده‌اند.

تارنمای موسیقی ما نیز در بهمن ۹۲، از بازداشت اردشیر احمدی در اصفهان خبر داد که از او به‌عنوان یکی از «کارگردان‌های سرشناس حوزه ویدئوکلیپ‌های زیرزمینی» نام برده شده که کار ساخت کلیپ برای برخی از آثار امیر تتلو را بر عهده داشته است. مقام‌های قضایی و وزارت ارشاد در سال‌های اخیر، بارها اعلام کرده‌اند، همکاری با شبکه‌های ماهواره‌ای و تبلیغ در این شبکه‌ها بر خلاف قانون‌های حکومت اسلامی است.

آنان، همچنین بارها هشدار داده‌اند با کسانی که به هر نحوی با شبکه‌های ماهواره‌ای خارج از ایران همکاری کنند، برخورد خواهند کرد.

بسیاری از مقام‌های حکومت اسلامی، از برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای به‌عنوان یکی از مهمترین عوامل تغییر سبک زندگی در ایران نام می‌برند.

با وجود ممنوعیت استفاده از گیرنده‌های ماهواره‌ای در ایران، بسیاری از گزارش‌ها از روند رو به‌گسترش گرایش مردم کشور به برنامه‌های شبکه‌های ماهواره‌ای حکایت دارند.

تهیه‌کننده کنسرت شهرام و حافظ ناظری در نیشابور گفته است که در پی تدارک برگزاری کنسرت در نوبتی دیگر، دادستان نیشابور تهدید کرده که در صورت هرگونه اقدامی، با شهرام ناظری برخورد می‌کند.

جواد فرجی در این‌باره گفت: مجوز کنسرت نیشابور پس از حواشی مختلف در هفته‌های گذشته، بار دیگر برای تاریخ ۱۰ و ۱۱ خردادماه برای اجرا در این شهر اخذ شد و برای تأمین امنیت برنامه، نشست‌هایی با فرمانداری و ...

آیا روزهای ...

ادامه از صفحه ۱۲

مسئولان انتظامی داشتیم و همکاری خوبی با ما شد و همه چیز درست و خوب پیش رفت.

من با اشاره به اخذ تمام مجوزهای قانونی و قولی که فرماندار به استاد ناظری برای برگزاری این برنامه داده بودند، تاکید کردم که این برنامه همه مجوزها را دارد ولی دادستان خیلی واضح تهدید به برخورد با شخص شهرام ناظری در صورت برگزاری کنسرت کرد.

وی ادامه داد: اصرار ما در این باره بی نتیجه بود و تصمیم به لغو این کنسرت گرفتیم.

هم اکنون پس از دوره پسارجم نیز بیشترین مردم ایران، روزبه روز نادارتر می شوند و حتی دستمزدهای ناچیز مزدبگیران نیز به هنگام پرداخت نمی شود. این در حالی است که براساس آمار، درآمد حکومت اسلامی ایران، تنها از منبع فروش نفت خام در سه سال گذشته، رقمی در حدود ۲۰۰ میلیارد دلار بوده است. به علاوه بخشی از دارایی های مسدود شده ایران در کشورهای مختلف نیز برگردانده شده اند. اما سهم مردم از این درآمدهای کلان، جز فقر و سیاه روزی و سرکوب و سانسور چیز دیگری نبوده است.

همه این سرکوب ها و اختناق حکومت اسلامی و دشواری های اقتصادی و اجتماعی، سبب شده اند که خودکشی در ایران افزایش چشمگیری پیدا کند. برای نمونه جسد یک خواننده راک که در خانه اش دست به خودکشی زده بود، پس از ۲۴ ساعت پیدا شد. مردی ۲۴ ساله، روی دیوار خانه اش وصیت نامه ای نوشته بود و از کلیپ های گرفته بود که در گوشی تلفن او وجود دارند.

اسماعیل شاوردی (خانفاره)، کارگر شهرداری در شهر فلاحیه (شادگان) استان خوزستان به دلیل مشکل مالی و عدم دریافت شش ماه حقوق، خودش را به آتش کشید و جان سپرد. پیش از این نیز کارگران دیگری در استان خوزستان به دلایلی همانند بیکاری و مشکل های معیشتی، دست به خود سوزی زده اند. در فروردین ماه ۱۳۹۴، یونس عساکره ۲۴ ساله و اهل خرمشهر در اعتراض به تخریب دکه میوه فروشی اش

در مقابل ساختمان شهرداری خودسوزی کرد و جان خود را از دست داد. همچنین امید راشدی امیری ۳۶ ساله از شهروندان رامشیر ۱ مهر ماه ۱۳۹۴، به دلیل اعتراض به اخراج از کار و رد تقاضای بازگشت، در داخل ساختمان اتحادیه اصناف شهر رامشیر، اقدام به آتش زدن خود کرد و جان سپرد. روز ۲۷ فروردین ۱۳۹۰، مهدی مجدم ۳۳ ساله شهروند اهوازی، به دلیل بیکاری در برابر در استانداری اقدام به خودسوزی کرد و بعد از دو روز جان سپرد.

روزنامه وقایع اتفاقیه ۲۷ دی ۱۳۹۴، نوشت: «از آغاز سال ۹۴ تاکنون ۱۲ دانش آموز زیر ۱۸ سال خود را به کشتن داده اند. هشت نفر خود را حلق آویز کرده اند، سه نفر از ساختمان خانه و پل عابریاده پریده اند و یک نفر با سلاح گرم، زهر مرگ را سرکشیده است. فقط در ماه جاری (دی ماه ۹۴) اقدام به دو مورد خودکشی کرد و یک مورد در تهران به مرگ خودخواسته این سه نفر انجامیده و خبر «خودکشی» را میان اخبار روزانه پرتنگ کرده است...».

سایت حکومتی «تابناک»، در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۵، درباره خودکشی در ایران نوشت: «عده ای می گویند شرایط ایران از نظر خودکشی بحرانی است.»

... اوایل اردیبهشت مردی ۲۵ ساله با حضور در پارکینگ بیمارستان عرفان و پیوستن به همسرش که کارمند این بیمارستان بود، با شلیک گلوله، خودش و همسرش را کشت. به گزارش شرق، اردیبهشت ماه، مردی خود را زیر پل عابر پیاده واقع در خیابان میرداماد به دار آویخت. دوم اردیبهشت، مردی در حالی که از درد به خودش می بیچید، راهی بیمارستان میلاد در تهران شد؛ اما وقتی شنید تا زمانی که ۳۰۰ هزار تومان به حساب بیمارستان واریز نکند، پذیرش نخواهد شد، خودش را از طبقه سوم این بیمارستان به پایین پرت کرد.

اسفند ماه سال ۹۴، جوان ۳۰ ساله ای پس از رفتن به طبقه های بالایی پاساژ پایتخت در خیابان میرداماد، به خیابان پرید. با حضور نیروهای اورژانس در محل، مشخص شد جوان ۳۰ ساله به علت شدت جراحات جانانش را از دست داده است. در آن روزها، جسد نیمه جان دختری ۱۳ ساله در اتوبان نیایش پیدا شد و پلیس اعلام کرد، دختر پس از جراحی با مادرش از خانه خارج شده و خود را از پل نیایش به پایین پرت کرده است.

باید به این فهرست ناخوشایند، خودسوزی زنان به ویژه در کردستان و ایلام، خودسوزی سه کارگر معدن طلا آق دره، خودکشی شهروندان در مترو و... را نیز افزود.

سه کارگر اخراج شده معدن طلا آق دره تکاب واقع در آذربایجان غربی، روز شنبه ۶ دی ۱۳۹۲

۳۷- دسامبر ۲۰۱۴، در اعتراض به از دست دادن شغل شان در محوطه معدن اقدام به خودکشی کردند؛ اما از سوی همکاران خود نجات و به بیمارستان انتقال یافتند. روانشناسان بر این باورند که عامل هایی چون عدم آزادی و وجود سرکوب، همچنین عامل های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، جسمی، خانوادگی، ابتلا به بیماری های روحی و جسمی درازمدت، افسردگی کهنه شده، اسکیزوفرنی، خستگی و فرسودگی، ناامیدی و... در اقدام به خودکشی نقش دارند.

انجمن قلم ایران (در تبعید)، در چارچوب اهداف و منشور خود، ضمن محکوم کردن سانسور و اختناق، آزار و اذیت، شلاق زدن، پیگرد، دستگیری، محاکمه و زندانی کردن نویسندگان، هنرمندان، روزنامه نگاران، وبلاگ نویس و هم چنین فعالان جنبش زنان، دانشجویان، کارگران، فعالان آزادی زبان مادری، محیط زیست، کودکان کار، اقلیت های ملی و مذهبی، مصرانه خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی و اجتماعی و نیز خواهان آزادی اندیشه و بیان و تشکل است.

انجمن قلم ایران در تبعید، همگام با همه نیروهای مترقی و آزادی خواه ایران و جهان، تهاجم دستگاه های سرکوب حکومت اسلامی بر علیه آزادی های فردی و همگانی جامعه ایران را به شدت محکوم می کند و خواهان لغو سانسور و اختناق، شلاق، شکنجه و اعدام است.

انجمن قلم ایران در تبعید، در عین حال از همه سامانه های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به ویژه از «انجمن جهانی قلم» که ما هم هموند آن هستیم، از اعضای کشوری خود در همه کشورهای جهان، انتظار بیش تری داریم که در این وضعیت خطیر و نگران کننده، از مبارزه بر حق و عادلانه کنشگران فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدنی ایران دفاع کنند و به دولت هایشان فشار بیاورند تا در دیدارهای خود با سران و مقامات حکومت اسلامی ایران، صرفاً «به معاملات اقتصادی، سیاسی و نظامی و منافع خودشان» نپردازند و کمی هم در دیدارها و مهمانی هایشان با سران و مسئولان حکومت اسلامی ایران، مسئله حقوق بشر و حرمت انسانی در ایران را نیز، به زبان بیاورند و جنایت های حکومت اسلامی علیه بشریت را محکوم کنند.

مجلسی نه ...

ادامه از صفحه ۶

- به نظر می رسد که مورد اصلی این همگرایی میان اصولگرایان و اصلاح طلبان مسئله برجام و نگرانی از تدریجی شدن آن باشد، آیا به نظر شما تنها این موارد می تواند ادامه این همگرایی را ضمانت کند؟

- «برجام» یک نمود از روندهاست، اگر چه نمودی مهم. نگرانی از تند روی ها هم البته واقعیت دارد که در بالا توضیح دادم. اما اگر قرار باشد که در سطح حوادث نمایم و عمق آب را بکاویم، هم بیونیدی اینها در حفظ این نظام ریشه دارد! اینها می توانند برسر این یا آن مسئله با هم درگیر شوند و بنابراین همگرایی بر سر موارد مشخص اصلاً تضمین شده نیست، آنچه که «تضمین» است همانا تعلقات مشترک پایه ای اینهاست. واقعیت اینست که همین حالا در سطح جمهوری اسلامی ما شاهد دو مثنی متمایز و قسماً متنافر در همه زمینه ها از اقتصاد تا سیاست و از سیاست داخلی تا خارجی و دیگر عرصه های اجتماعی و فرهنگی هستیم که با هم سخت درگیرند اما نباید فراموش کرد که هر دو این مثنی ها برای پیشبرد الگوی حکومت دینی است! الگویی که یک رشته الزامات دارد و هر مولفه از آن ناگزیر از تطبیق خود با آنها. برای جامعه و در نتیجه برای ما، مبارزه این دو رویکرد طبعاً اهمیت دارد و ما بهیچوجه در برابر آن بی طرف نیستیم اما اختلاف آنها را نباید تا سطح دو ساختار بالا برد. اصلاح طلبان زمانی در مسیر تحول می توانند قرار بگیرند که خود دچار تحولات پایه ای شوند و چنین چیزی منوط است به نضج یک جنبش مدنی فراگیر علیه حاکمیت ضد دموکراسی و حکومت ولایتی. هر حمایتی از «همگرایی» را با این باید سنجید که مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت گشایش فضا برای چنین نضج یافتنی است یا نه!

- این همگرایی می تواند منضم نایجی مثبت در زمینه گشایش سیاسی و نگاه فرهنگی رژیم به جامعه باشد؟

- من در نگاه به اختلافات در حکومت از منظر جامعه تاکید دارم. هر توافقی در حکومت اگر در جهت رفع این یا آن نقطه بحرانی از جامعه باشد و گشایشی در سپهر جامعه، می تواند و باید مورد تایید باشد و در غیر اینصورت نه. معیار برای ما برنامه کلان ماست و نیز چاره جویی ها و تدبیر دیدن های مشخصی که معضلات جامعه اقتضاء دارند. استقبال از همگرایی برای رفع این یا آن معضل نباید ما را از این اصل راهنما دور کند که شرط قرار گرفتن جامعه در ریل توسعه دموکراتیک، همانا رهایی جمهوری است از ولایت. واگرایی این دو از هم، به سود تقویت و تثبیت جمهوری است و برای ما یک خط راهبردی.

- به نظر شما برخورد نیروهای دمکراتیک کشور با این وضعیت نوین چگونه باید باشد؟

- در سنوآل پنج، به بنیان رویکرد ضرور نیروهای دمکراتیک کشور در قبال وضع موجود بگونه گذرا اشاره کردم.

منشاء هراس ...

ادامه از صفحه ۹

نه فقط از اعتبار آن چیزی نکاسته بود، که ارزش و اهمیت آن را نمایان تر نیز ساخته بود. در حمله ی نیروهای متفقین ارتش به سرعت از هم پاشید و مقاومت های جزئی شمار اندکی از افسران ارتش کمترین تأثیری در پیشگیری از پیشرفت آنها نداشت. مردم نیز به اشکال گوناگون رضایت خود از رفتن دیکتاتور را که نشانه ی دیگری از عدم مشروعیت او بود نشان دادند: با حملات وسیع و افشاء اعمال خلاف قانون و جنایات دیکتاتور معزول در مطبوعات تازه یا آزاد شده از سانسور، محاکمه ی مجریان اصلی آن جنایات و مجازات های سنگین برخی از آنان (مانند اعدام پزشک احمدی، مسئول قتل های پنهانی مخالفان) و بالأخره پیدایش ادبیاتی مانند رمان ها، کتاب های تاریخ و تحلیل درباره ی دیکتاتور و دوران او و اشعار ادبی یا عامیانه در مورد وضع پیشین و آزادی بازگشته. در این دوران هواداران رضاشاه و سلطنت او می توانستند در یک چارچوب قانونی این هواداری خود را بیان دارند و از پادشاه سابق دفاع کنند، بی آنکه این عمل آنان جرم شناخته شود.

محمد رضاشاه که با سوگند به رعایت قانون اساسی، و سوگند وفاداری مردانی چون دکتر مصدق به سلطنت پدرش سوگند نخورده بود - پادشاه شده بود، بدنیاال کودتای ۲۸ مرداد، که با شکستن آن سوگند صورت گرفته بود، از دیدگاه آزادخواهان و قاطبه ی مردم، دیگر آن پادشاه مشروع وفادار به مشروعیت نبود، هرچند که او خود را مشروع تر از همیشه اعلام می کرد. با اینهمه از این زمان به بعد او خود نیز می دانست که در نظر جامعه پادشاهی کودتاچی است، پادشاهی که با آن عمل خاطره ی محمدعلی شاه مستبد را به یاد ملت می آورد. دلیل دستگیری های وسیع پس از این کودتا نیز همین احساس جدایی پادشاه از جامعه ای بود که طرح غیرقانونی برکناری دولت قانونی کشور و بازگرداندن پادشاه فراری در مراکز سری دو قدرت بیگانه، در پشت سر آن و دور از انظار مردم آن، ریخته شده بود.

این چنین بود که شاه، با علم به این که سلطنت مجدد او در این کشور بدون مقاومت جامعه صورت نخواهد پذیرفت، مقاومتی که از همان مقابله ی نظامی مدافعان خانه ی نخست وزیر در برابر نیروهای کودتا شروع شده بود، و نمی توانست در اعماق جامعه و به اشکال مختلف ادامه نیابد. پس از آنکه مصدق و گروهی از یاران او که همراه با او خانه ی نخست وزیر را از راه دیوار ترک کرده بودند خود را به مرکز دولت جدید معرفی و تسلیم کردند، نه تنها آنان آزاد نشدند، که حتی تعقیب و بازداشت وسیعی در جامعه به راه افتاد تا آنهمه مردمی که در نهضت ملی شدن صنایع نفت کشور و مبارزه برای استقلال و آزادی کشور از نفوذ ویرانگر انگلستان سالها کوشیده بودند و هر روز بیدارتر و درباره ی حقوق خود هشیارتر شده بودند به صرافت مطالبه ی آن حقوق نیافتند. از اینجا بود که علاوه بر انتقامجویی کوتاه نظرانه ی

شخص شاه نسبت به دکتر حسین فاطمی که موجب محکومیت او به اعدام شد، و قتل های فجیعی چون کشتن کریمپور شیرازی در زندان به دستور خواهر شاه و قتل بیرحمانه ی رییس شهرداری آزادبویه کرمان سرگرد سخایی رییس شهرداری آن شهر بدست کودتاچیان که پیکر او را به خودروی ارتشی بستند و در شهر گرداندند، صدها نفر نیز زندانی و محاکمه و به زندان های طولانی محکوم شدند که حتی یک روز آن هم ظالمانه بود.

از جمله و زنده تر از همه زندان و محاکمه ی کوتاه نظرانه ی مصدق و محکومیت او به سه سال زندان و تصمیم شخص شاه به تبعید او به قلعه ی احمد آباد، دستگیری و اعدام گروه بزرگی از سران حزب توده و اعضاء سازمان نظامی این حزب نیز فصل خونین دیگری از این فجایع بود که همگی بیش از آنکه مجازاتی قانونی باشد تنها برای اثبات مشروعیت کودتاچیان نخست به خود آنان و سپس به ملت ایران بود. در حالی که از یک دید باریک بینانه همه ی این جنایات و زشتکاری ها در درجه ی نخست نشانه های عدم مشروعیت آنان و شخص محمد رضاشاه بر کرسی دیکتاتوری بود که با زیر پا گذاشتن اصول مشروعیت برای خود برپا کرده بود. به عبارت روشن تر این زهرچشم هایی که از مردم گرفته می شد همانقدر که اهمیت و ارزش نظام مشروطه و قانون اساسی آن را که بدین ترتیب به محاق تعطیل می رفت نشان می داد عدم مشروعیت حاکمان روز را نیز بیش از آن که خود آنان دریابند برملا می ساخت. آن دیکتاتوری که با فشار سرنیزه در پی کسب مشروعیت برآمد ناچار شد تا به پایان با همان فشار سرنیزه نیز تداوم خود را، که عدم مشروعیت مانع از آن بود، تأمین کند؛ اما بار دیگر تجربه نشان داد که عدم مشروعیت با زور و سرنیزه منتفی نمی گردد. اگر مفهوم انقلاب را موقتاً نه به معنی تغییر نظام، بلکه به معنی دگرگونی در رأس قدرت بدانیم می توانیم بگوییم از همان بعد از ظهر ۲۸ مرداد که کودتاچیان سقوط دولت مصدق را از رادیوی دولتی کشور اعلام کردند ایران در حال "انقلاب" بود، یعنی حاضر نبود زیر بار قدرتی که می خواست خود را بر آن تحمیل کند برود؛ به قول شخص صاحبنظری این انقلاب بلا وقفه در بطن جامعه در جریان بود بدون اینکه با نظاره ای سطحی توانستند آن را دید.

این حقیقت عمیق را، لنین که سیاستمدار بسیار هوشمندی بود، پیش از این که خود به قدرت دست یابد با این فرمول دقیق و زیبا بیان کرده بود: « با سرنیزه می توان به قدرت رسید اما نمی توان روی آن نشست (تکیه کرد)» البته توجیه او برای دیکتاتوری حزب بلشویک این بود که از لحاظ نظری او تنها قدرت سیاسی کارگران و دهقانان را مشروع می دانست، و به تصور او که رهبر بلامنازع حزب بلشویک (که بعداً با تغییر نام به حزب کمونیست تبدیل شد) بود، این حزب پیشاهنگ و در نتیجه نماینده ی سیاسی واقعی این دو طبقه بود و قدرت آن نیز از مشروعیت قدرت آنها سرچشمه می گرفت.

اینها، البته، مشتکی چشم بندی تئوریک بود که حتی مردی به هوشمندی لنین نیز می توانست خود را با آنها بفرید. البته باید

تکرار کرد، چنانکه در بالا نیز اشاره شد کودتای ۲۸ مرداد نظام مشروطه را از جا نکنده بود و نامشروع نساخته بود، بلکه با این کودتا محمد رضاشاه دیکتاتوری خود را بر این نظام تحمیل کرده بود و به همین دلیل نیز خواست عمیقی که در تمام طول ۲۴ ساله ی پس از کودتا در اعماق جامعه عمل می کرد بازگشت به مشروطه بود. و محمدرضاشاه زمانی فرمول زیبای لنین را به تجربه دریافت و خطاب به مردم گفت «من صدای انقلاب شما را شنیدم» که بازگشت به مشروعیت دیگر برای او خیلی دیر شده بود و تنها نظام مشروطه بود که از خطری که در کمینش بود می توانست نجات یابد، اما او در این کار هم چندان تامل کرد که انجام این مهم بسرعت به مرزهای مُحالات نزدیک شد.

بخش دوم: توسل منظم به اعدام و حربه ی سرکوب از لحظات آغازین جمهوری اسلامی

۱- بدیهی است که واژه ی های مشروع و مشروعیت در این کاربرد ما از آنها به معنای منطبق با شرع و انطباق با شرع نیستند؛ ولو آنکه از این لغت اخیر مشتق شده باشند. بعضی از مؤلفان برای اجتناب از اینگونه ابهامات ترجیح می دهند بجای مشروعیت از واژه ی مقبولیت یا حقانیت استفاده کنند. در این نوشته ما واژه ی مانوس مشروعیت را که با توضیح مختصری می توان از هرگونه سوء تفاهمی درباره ی مفهوم آن که در زمینه ی متن فهمیده می شود دوری جست رجحان دادیم. زیرا در هر زمینه ای مشروعیت یک نظر یا ادعا زمانی محقق است که مورد تأیید صاحبنظران در آن موضوع باشد.

همانگونه که اظهار نظر یک معمار یا رویگر یا جامعه شناس در مورد یک بیماری که تشخیص آن به حوزه ی دانش پزشکی مربوط می شود مورد اعتراض است یعنی از قبول عام (نه عامه!) برخوردار نیست، و در مورد آن می گویند مشروعیت ندارد، درباره ی یک گروه اجتماعی نیز که (عده ای از آنها) به عنوان گروه با ادعاهایی مخصوص یک صف اجتماعی امر حکومت را تنها در صلاحیت خود می دانند و هیچ دلیلی برای موافقت رسته ها و گروه های اجتماعی دیگر و عموم شهروندان، که بسیاری از آنها حتی صلاحیت بیشتری نیز برای این امر دارند، با ادعای آنها وجود ندارد، و درباره ی آن می توان با قاطعیت گفت که ادعای آن گروه مشروعیت ندارد.

حتی جمهوری اسلامی هم، زمانی که برای قبول یا رد آن (و بیشتر برای قبول تا رد آن!) اقدام به انجام فرایند شد، هنوز صدفی خالی بود که تنها رنگ اسلامی آن دیده می شد نه محتوی آینده ی آن، که بعداً به صورت ولایت فقیه درآمد و در جوی استثنائی از سردرگمی کامل اکثریت و رعب حاکم بر جامعه ی سیاسی، بر کشور تحمیل شد، به هیچ وجه به معنای قبول عام سرپرستی سیاسی کشور از طرف این صف، و به عبارت دیگر مشروعیت ولایت فقیه نیست و هیچگاه نخواهد شد.

۲- فاتحان بیگانه، از اسکندر تا اعراب، و از هلاکو تا تیمور، پس از گشودن مرزها و شهرهای ایران در ابتدا قادر به کاری جز قتل و غارت و به اسارت بردن زنان و کودکان نبودند. اما هنگامی که نوبت به اداره ی این کشور وسیع با سازمان اجتماعی و اقتصادی پیچیده ی آن می رسید ناچار به سراغ دبیران و دهگانان ایرانی، تنها کسانی که از کشور داری و مدیریت ایرانی سررشته داشتند، می رفتند.

نخستین جایزه ادبی کتاب کردی «ابراهیم یونسی»



نخستین جایزه ادبی کتاب کردی 'ابراهیم خان یونسی' بعد از سه روز برگزاری در شهر بانه، با حضور جمع کثیری از علاقمندان و مهمانان از نقاط مختلف کشور و کردستان عراق، چهارشنبه شب با معرفی نفرات برتر به کار خود پایان داد. این همایش در پنج پانل برگزار شد و در هر پانل آثار ارسالی در بخش های رمان، شعر، داستان، نقد و ترجمه توسط داوران هر بخش نقد و کاستی ها و ضعف های هر بخش به صورت کلی تحلیل و بررسی می کردند.

برای شرکت در این همایش از ۱۴۷ اثر ارسالی از ایران ۱۰۹ اثر و از ۲۰۰ اثر ارسالی از اقلیم کردستان ۱۲ اثر به مرحله داورى راه پیدا کردند. در پایان این همایش از بهترین های هر بخش که به تایید هیات داوران در بخش مربوطه رسیده بود با اهدای لوح تقدیر و تندیس ویژه ابراهیم خان و جایزه نقدی، تقدیر شد. در این مراسم به انتخاب هیات داوران در بخش ترجمه به ترجمه کتاب 'کلیله و دمنه' اثر محمد قاضی لوح تقدیر، تندیس ویژه ابراهیم خان و جایزه نقدی تعلق گرفت. در بخش ترجمه هم از کتاب 'نردبانی از غبار' اشعار بختیار علی و ترجمه عباس محمودی و 'عاشق' اثر مارگارت دوراس و ترجمه کافی جوانرودی تقدیر شد. داوران این بخش دکتر رحمان ویسی، امید ورزنده، رضا شجیعی، احمد ملاخ و دکتر نژد بیگخانی بودند. در ادامه این همایش در بخش رمان به اثر برگزیده 'بالندهی بریندار، ماسی سه‌راسم' اثر فرخ نعمت پور لوح تقدیر، تندیس ویژه ابراهیم خان یونسی و جایزه نقدی اهدا شد.

داوران بخش رمان نیز عبدالله کیخسروی، دکتر محمد رحیم احمدی و رحیم عبدالرحیم زاده بودند. در بخش داستان کوتاه نیز به اثر 'کئ له من و فیرجینیا ولف ده‌ترسیت' به قلم پری کریمی نیا و 'پاسای ته نیایی' به طور مشترک جایزه نقدی لوح تقدیر و تندیس ویژه ابراهیم خان اختصاص داده شد. داورى ویژه این بخش نیز با دکتر محمد رحیمیان و جبار جمال محمد غریب بودند.

در بخش تحلیل و پژوهش نیز کتاب 'مه‌سه‌له‌ی سماپیل ناغا سمکو' به نویسندگی احمد چوپانی و 'لیپوورده پی' به نویسندگی خالد علیزاده به طور مشترک جایزه نقدی، لوح تقدیر و تندیس ویژه جشنواره ابراهیم یونسی را از آن خود کردند. داوران بخش تحلیل و پژوهش هم دکتر مسعود بیننده، دکتر کمال خالق پناه و دکتر رهبر محمود زاده بودند.

در بخش شعر نیز به سه اثر برگزیده 'په‌یکرتاش' به قلم بهمن حبیبی، 'به‌رد' به قلم فریدون ارشدی و 'عه‌کسیکی ته‌واو قه‌د له مردنم' به قلم جمال ملایی تندیس ویژه جشنواره ابراهیم خان، لوح تقدیر و جایزه ویژه تعلق گرفت.

داوران بخش شعر هم هاشم احمد سراج، یونس رضایی و رضا علیپور بودند. در این آیین در بخش ادبیات داستان کودک به انتخاب هیات داوران 'بیری زستان' به قلم سروه خرم و در بخش شعر کودکان شعر 'فری فری' اثر سوران حسینی لوح تقدیر، جایزه نقدی و تندیس جشنواره اختصاص یافت.

همچنین در بخش کودکان نیز اثر 'دیلاله' به نویسندگی اوین میکاپلی به انتخاب هیات داوران رسید. اولین جایزه ادبی در بخش و تار به انتخاب هیات داوران به و تار 'کارشناسی جنبش کرد از دیدگاه ابراهیم یونسی' به قلم خالد توکلی تعلق یافت.

دکتر ابراهیم یونسی در ۱۲ خرداد سال ۱۳۰۵ از خانواده‌ای خان زاده در بانه به دنیا آمد و در ۲۳ بهمن سال ۱۳۹۰ بر اثر بیماری آلزایمر زندگانی را وداع گفت.

وی در زمان حیات بیش از ۹۸ اثر ارزنده را ترجمه و نوشته است و آثار بسیار از نویسندگان بزرگ جهان را به زبان فارسی ترجمه کرده است.

مهمترین آثار یونسی 'مادرم دو بار گریست، گورستان غریبان، دعایی برای آرمن، خوش آمدی و داده شیرین' است و همچنین کتاب کردها، عرب ها و ترک ها اثر سیسل جی ادکوندزه، طوفان اثر ویلیام شکسپیر و داستان دو شهر اثر چارلز دیکنز را ترجمه کرده است.

تبعیض زبانی، هم ستیز با انسان است و هم یک فرهنگ کشی آشکار

آخر مثل مادرت فاحشه می‌شوی فریده موسوی



می‌زند و به حاشیه می‌راند و صدمات جبران‌ناپذیری به همه اعضا خانواده می‌زند در حالی‌که اگر زنان قربانی خشونت کلامی و روانی به دادگاه مراجعه کنند مقررات لازم برای حمایت از چنین قربانیانی وجود ندارد و همین فقدان حمایت‌های قانونی و نقشی که باید سیستم عدالت کیفری بازی کند و نمی‌کند موجب گسترش چنین خشونت‌هایی در خانواده و رواج و عادی سازی چنین رفتارهایی در جامعه می‌شود.

بدون شک خشونت کلامی که تبعات سنگین روانی برای قربانی در پی دارد چهره پنهان و حتی روی دیگر سکه خشونت خانگی است

در واقع آنچه حلقه مفقوده حل پدیده خشونت در خانه و جامعه ماست استراتژی مسئولان دولتی و قضایی و قوه مقننه برای کاهش خشونت خانگی در ابعاد مختلف است که توجه سریع دولت‌مردان به آن ضرورت دارد. سیاست‌گذاری منطبق با واقعیات که بر پایه تحقیقات تبیین شده و از پشتیبانی قانونی لازم و ضمانت‌های اجرایی برخوردار باشد.

سعید دانشجوی روزنامه‌نگاری است و به تازگی ازداج کرده است، او می‌گوید همسرش مرتب او را به طلاق و اجرای مهریه و حتی خودکشی تهدید می‌کند. آنها به روانشناس مراجعه کرده‌اند و روانشناس به همسرش گفته که چنین تهدیدهایی از جمله خشونت‌های روانی است که سلامت روانی سعید را به خطر انداخته است.

بدون شک بی‌توجهی، جدا کردن بستر زناشویی، تهدید به تعدد زوجات، دیر آمدن و یا شب نیامدن بدون اطلاع، تهدید به کشتن بچه‌ها و حتی کشتن آنها، تهدید به کشتن حیوانات خانگی و حتی صدمه زدن به آنها، بیرون کردن از خانه، لجاجت و شکاکت نیز از جمله موارد خشونت روانی است و طیف گسترده‌ای از رفتارها از جمله چنین خشونت‌هایی محسوب می‌شود.

محدودیت و منع دیدن اقوام و فامیل، ممانعت از اشتغال و یا تحصیل از خشونت‌های رایج روانی است که مردان به دلیل قدرت بیشتر مالی و جسمی و قانونی آن را به کار می‌گیرند.

یکی از کاربران فیسبوکی خانه امن برای ما نوشته: شوهرم سرش را به دیوار می‌کوبد و یا وسایل خانه را پرتاب می‌کند. از هر اتاقی می‌گذرد در را به شدت به هم می‌کوبد و من همیشه در ترس و نگرانی از رفتارهای ناگهانی او هستم. به من اتهام خیانت می‌زند و تهدید به مرگ می‌کند و جلوی بچه‌ها به شدت به سر و صورتش می‌کوبد. این رفتار را با مادر پیرش هم انجام می‌دهد و این زن به شدت از او می‌ترسد.

یک بار نیمه شب که مادرش بیمار شده بود

می‌زنند و تهدید می‌کنند تا قربانی را مرعوب و تسلیم کنند.

مریم در گفت و گو با خانه امن می‌گوید: من در ۱۵ سالگی ازدواج کردم. درس‌ام را رها کردم و مثلاً به خانه بخت رفتم. خانواده من مذهبی سنتی بود و خانه آرامی داشتیم ولی پس از ازدواج آن هم در آن سن کم انگار به جهنم پرت شدم. همسر من را به شدت محدود کرد تا جایی که حق نداشتم برای خرید نان از خانه بیرون بروم. حتی مسجد محل و جلسات قرآن را که خیلی علاقمند بودم قطع کرد و پدر و مادرم هم همیشه می‌گفتند صورت باش و حرف زن تا ببینیم چه می‌شود. شاید به مرور بهتر شد. من شدم زندانی که اگر مراسم ختمی بود حق داشتم با خودش شرکت کنم.

کم کم احساس کردم زن بی‌لیاقتی و بی‌عرضه‌ای هستم. مغزم از کار افتاده بود و قیافه‌ام مثل جسد شده بود. اجازه نمی‌داد حتی توی خانه آرایش کنم و بچه‌هایم را به دکتر و مدرسه ببرم. گوشه‌گیر شده بودم و ساکت، جرات حرف زدن نداشتم. خانواده شوهرم هم ارزشی که باید را برایم قائل نبودند با اینکه آدم‌های بسیار خوبی بودند ولی من واقعا هیچ شده بودم. اگر اعتقاد به آخرت نبود خودم را می‌کشتم.

حالا داماد دارم و یک زن خسته و بی‌مصرف هستم. مادرم از دنیا رفت و من تنها پشت و پناه خود را از دست دادم. جالب این است که یک عمر هم شوهرم نشست و بلند شد به من گفت بی‌عرضه بی‌لیاقت. من امروز فقط مرگ را آرزو می‌کنم. ترجیح می‌دهم بمیرم.

محدودیت و منع دیدن اقوام و فامیل، ممانعت از اشتغال و یا تحصیل از خشونت‌های رایج روانی است که مردان به دلیل قدرت بیشتر مالی و جسمی و قانونی آن را به کار می‌گیرند

اتهام زدن و ترس از آبرو

یکی از اشکال شایع خشونت کلامی اتهام زدن است. در جامعه‌ای مانند ایران که آبرو و حیثیت از عوامل مهم زندگی اجتماعی است، خشونت‌گر با اتهام‌های اخلاقی تلاش می‌کند اعتبار و احترام و آبروی قربانی را از میان ببرد. به خصوص در زمان اختلاف و یا دعوای خانوادگی فوری قربانی را به موارد اخلاقی متهم می‌کند تا او را خفه و منفعل کند. خانواده او را به باد چنین اتهاماتی می‌گیرد و یا استهزا می‌کند و قربانی از ترس آبرو تسلیم می‌شود.

چنین روش‌هایی قربانی را ناتوان و عاجز

"هر چی داری از من داری. اگر اجازه نمی‌دادم درس بخونی که الان این همه ادعا نداشتی. آخر هم می‌شی مثل مادر فاحشه‌ات. لیاقت نداری آن وقت احترام هم می‌خوای." و من که بارها و بارها از همسر، از مردی که سرم را با او روی یک بالشت می‌گذاشتم چنین حرف‌هایی می‌شنیدم از او نفرت پیدا می‌کردم و جرات نداشتم که حتی یک بار پاسخ او را بدهم.

سال‌ها من کلام تند و تحقیرآمیز او را تحمل کردم. فحش‌های بسیار رکیک، و هر بار مثل دستمالی می‌شدم. او عادت به قهرهای طولانی داشت و وقتی آشتی می‌کرد فقط خدا می‌داند که من با چه حالی با او همبستر می‌شدم. متعصب بود و همه غیرتش در حجاب سفت و سخت من خلاصه می‌شد ولی مقابل همه فحاشی می‌کرد و بهره‌ای از اخلاق نداشت.

در واقع آنچه حلقه مفقوده حل پدیده خشونت در خانه و جامعه ماست استراتژی مسئولان دولتی و قضایی و قوه مقننه برای کاهش خشونت خانگی در ابعاد مختلف است

بچه‌هایم افسرده بودند چرا که همین کلام را با آنها به کار می‌گرفت و امروز هر کدام به یک شکل بیمارند. من پس از سال‌ها توانستم از پیله خودم بیرون بیایم و زندگی کوچک و مستقل و آرامی تشکیل دهم ولی واقعیت این است که سالیان سال تحت شدیدترین خشونت کلامی و روانی بودم و فکر می‌کنم که واقعا چرا باید آن همه سال را با تحقیر زندگی می‌کردم. چرا باید سلامت روانی بچه‌هایم را فدای ضعف خودم می‌کردم در حالی‌که می‌توانستم خیلی زودتر به انسانیت خودم احترام بگذارم و از چنین زندگی خارج شوم.

صبور باش و حرف نزن

بدون شک خشونت کلامی که تبعات سنگین روانی برای قربانی در پی دارد چهره پنهان و حتی روی دیگر سکه خشونت خانگی است. رفتاری که اعتماد به نفس قربانی را هدف قرار می‌دهد و هویت، شرافت و غرور او را خدشه‌دار می‌کند. افرادی که از این شکل از خشونت علیه طرف مقابل استفاده می‌کنند کلمات رکیک و دشنام و روش‌هایی چون اتهام زدن و رفتار آمرانه و تحکم‌آمیز را به کار می‌گیرند. قهر می‌کنند و مدام بهانه می‌گیرند. فریاد

به کجا چنین ...

ادامه از صفحه ۶

بنابراین کمیته مرکزی سازمان اگر برای توقف و یا ادامه آن، موضع اتخاذ کند، کارش غیر تشکیلاتی و غیر اساسنامه ای است. کمیته مرکزی سازمان ما چنین کرده و اینگونه موضع گیری نموده است:

" شکست این پروژه، با همه صدمات و تبعات آن، البته به معنی پایان کار نیست. همه ما از پریشانی و پراکندگی چپ رنج می‌بریم و در حد توان خود برای غلبه بر آن می‌کوشیم." (۳)

پرسش این است بر مبنای کدام مصوبه، کمیته مرکزی اتحاد فدائیان، شکست پروژه را اعلام نموده است؟ من وارد اساسنامه نمی‌شوم تا بیگانگی درک این رفقا از اساسنامه را توضیح دهم. این رفقای عزیز به جای اینکه از خود انتقاد کنند، به سوی حریف شلیک می‌کنند. در دو کنگره قبل طرفداران وحدت در کمیته مرکزی اکثریت داشتند. اگر این دوره هم آنان مسول بودند، آیا حق داشتند به نام کمیته مرکزی تداوم وحدت را اعلام کنند؟ روشن است پاسخ منفی است.

نکات نادقیق و نادرست در اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان کم نیست. در رابطه با نقش گروه تدارک و سازماندهی و جایگاه آن در پروژه وحدت چپ، سیر رویدادها و مسائل زیادی را درست منعکس نکرده اند. پرداختن بدین موارد را در این مطلب چندان جایز نمی‌دانم و از آن می‌گذرم. فقط پرسشیم از کمیته مرکزی سازمان را تکرار می‌کنم: آیا در سراسر ایران هیچ نیروی شناسنامه داری را برای وحدت می‌شناسید؟ اگر آری کیست؟ اگر وجود ندارد، فکر نمی‌کنید اشکال در شناخت شما، در منش و روش شماست؟ آیا انتظاراتان از متحدان خود غیر واقعی نیست؟

به جای اینکه چپ را در سطح ارزش های ذهنی خود بسته بندی کنید، "جور دیگر باید دید". بهتر است ذهن و روحیه و منش و روش خود را تغییر دهید تا امکان چشم اندازی برای کار مشترک با نیروی هر چه وسیعتری، برای داد، علیه ستم و پیداد و استبداد، گشوده شود. اکنون سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در

وضعیتی قرار دارد که از پرداختن به فعالیت سیاسی تا حد زیادی باز مانده است. برای برون رفت از آن، راهی نداریم جز اینکه کلیشه های ذهنی را به نفع واقعیت زندگی تغییر دهیم. آن کلیشه ها، ما را به صف جدا کردن از یکدیگر فرا می‌خوانند، اما ما جوان های بی تجربه چهل سال پیش نیستیم. می‌خواهیم کوله بار تجربه سالیان دراز گذشته را، توشه راه کنیم.

راه حل شناخته شده و تدوین شده ای وجود ندارد. اساسنامه ما و دیگر جریانات سیاسی برای شرایط دشوار کنونی، راه حلی پیش بینی نکرده اند. با وضعیت جدید و ویژه ای روبرو هستیم. از اینرو اهمیت دارد کلیشه ها را پس بزنیم و خلاقانه در پی یافتن راهی نو باشیم. آسان ترین واکنش، اما بی حاصل ترین آن، جدائی فوری است. ما در گام نخست، داوطلب اینگونه صف جدا کردنی، نیستیم. این راه نیست، پرتگاهی است، که ما را به سقوط در عمق دره می‌کشاند. برخی برای برون رفت از این وضع، برگزاری کنگره دیگری را، پیشنهاد دارند.

از نظر من این هم پاسخگو، نیست. فضای حاکم بر ما اجازه گفتگو و تبادل نظر را نمی‌دهد و آزرده و فرسوده، بدون دستیابی به نتیجه، با روابطی تخریب شده تر، از کنگره بیرون می‌زنیم. فرض کنیم چنین رفتار نشود، چه ادامه پروژه وحدت رای بیاورد و چه توقف آن، خطاست اکثریت تشکیلات، از اقلیت بخواهد در این مورد تابعیت کند. برای این موضوع، بحث اکثریت و اقلیت پاسخ نمی‌دهد. راه حل دموکراتیک، رسمیت دادن به هر دو نظر است. ما دو بخش هستیم که به لحاظ حقوقی، حدودا یک وزن در تشکیلات داریم. همچنین، فضای حاکم بر ما چندان آرام نیست. پیرامون هر سوژه جزئی نیز، صف بندی می‌کنیم.

اهمیت دارد اشتراکات و تفاوت ها را به صورت گفتگو روشن کنیم و در این چارچوب، راه حل برای مبارزه مشترک پیدا نماییم. اگر کنگره ای هم فرا می‌خوانیم می‌بایست دستور کارش فرموله کردن تفاوت ها و اشتراکات و بر این اساس، یافتن پاسخی به چه باید کرد، باشد. مشخص کردن تعداد مدافعان و مخالفان این یا آن نظر،

بی حاصل است. فقط فضا را سنگین و دستیابی به نتیجه را تقریبا ناممکن می‌کند. خطاست امروز همدیگر را به اطاعت یک نظر از نظر دیگر، فرا بخوانیم. اجازه دهیم در هر کجا که تفاوت اساسی وجود دارد، هر بلوک خود حرکت کند. در زمینه هایی که موضع مشترک است، کار مشترکمان ادامه یابد. این راه حل هم برای پروژه وحدت و هم برای دیگر عرصه هایی که تفاوت ها اساسی است، می‌تواند کارائی داشته باشد.

در صورتی که وضعیت کنونی دستخوش تغییر اساسی شد، دو طرف به شکل دوستانه، رابطه خود را در شرایط جدید تنظیم می‌کنند. میدانم این پیشنهاد هم، بدون نقص نیست. اما جوهره ای دموکراتیک دارد. در عمل ممکن است ما را با پرسش هایی روبرو کند. اگر کلیت آن پذیرفته شود، می‌توان برای پرسش ها به کمک همدیگر به پاسخ هایی رسید.

تردید نکنیم جز چنین راهی، چاهی در برابرمان دهان می‌گشاید. همان چاهی که پیش از این، هر گاه به تفاوت می‌رسیدیم، درون آن سقوط می‌کردیم. در آن فضای مسموم، قلم ها بی تدبیر، شمشیر می‌شدند و هست و نیست یکدیگر را نشانه می‌رفتند. "دست آورد" چنین نبرد حقیرانه ای، تضعیف کل چپ و تضعیف و تجزیه هر چه بیشتر هر کدام از دو طرف "دعوا"، در جامعه بود. این روش ناپسند، به سهم خود ما را زمین گیر کرد. از فرو غلطیدن در آن چاه، آگاهانه پرهیز کنیم.

(۱) برای نمونه در حالی که به طور کلی با گفتگو برای وحدت موافقت می‌کنند، برای شرکت در جشن اومانیته در فرانسه که سالهاست به شکل مشترک برگزار می‌شده است اعلام کناره گیری کرده اند.

(۲) اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران درباره «گفتگو پیرامون پروژه "شکل دهی" شکل بزرگ چپ» سایت اخبار روز

(۳) ارزیابی ما از روند آغاز، پیشرفت و حاصل کار پروژه «شکل دهی» تشکل بزرگ چپ / کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران. سایت عصر نو

خروج از رکود...

ادامه از صفحه ۲

در وجه دیگر قضیه، موفقیت این پروسه را باید در پیشروی در فضای سیاسی تکمیل کرد. به حاشیه راندن تدریجی تنها با سیاست وفاق مابین اصولگرایان منطقی و اصلاح طلبان میسر نیست، بلکه تثبیت آن تنها از طریق فعال شدن آن بخش از نیروهای سیاسی کشور امکان پذیر است که معتقد به کار سیاسی مسالمت آمیز برای نهادینه کردن خصلت های مدرن و امروزی در کشورند.

با توجه به مواضع بسیار تند سپاه و حمایت بیت رهبری از این مواضع، نگرانی نیروهای اصلاح طلب و اصولگرای میانه رو و اعتدال گرا قابل درک است، اما این قابل درک بودن و فهم رئالیستی، نباید به عقب نشینی در بعد سیاسی منجر شود. امنیت و رشد در بعد اقتصادی، در سطح بالائی منوط به امنیت و رشد در بعد سیاسی ست. تضمین اجرای برجام به برجامهای دیگر نیز نیاز دارد، و این نیاز را باید در بعد عملی آن هم برجسته کرد. اگرچه حرکت هایی که این دو شخص را به ریاست مجلسین رسانیدند از یک جنس و قماش نیستند، اما در واقع یکی از پیامدهای انتخاب جنتی بعنوان رئیس خیرگان، و لاریجانی بعنوان رئیس مجلس، بنوعی به معنای تداوم بخشیدن به محافظه کاری سیاسی در این دو نهاد است ولو با درجات متفاوت.

ما برای همکاری و اتحاد نیروهای جمهوریخواه دمکرات و سکولار تلاش می‌کنیم

آخر مثل مادرت ...

ادامه از صفحه ۱۷

یک بار نیمه شب که مادرش بیمار شده بود با وجود التماس من و بچه‌ها می‌گفت دروغ می‌گوید. شوهرم نمی‌خواست که او را به بیمارستان ببرد تا بالاخره من مجبور شدم به اورژانس زنگ بزنم.

قربانی مقصر نیست

دلایل متنوعی موجب اعمال خشونت کلامی و روانی از سوی خشونت‌گر می‌شود. دکتر فرید فدایی روانپزشک در گفتگو با خانه امن می‌گوید: چنین افرادی به دلایل مختلف می‌خواهند و یا احساس نیاز می‌کنند تا فرد دیگری را کنترل کنند. حسادت، فقدان اعتماد به نفس، ناتوانی در مهار خشم و هیجانات شدید، ابتلا به بیماری‌های روانی، فقدان آموزش و حتی احساس جبران موقعیت پایین‌تر مرد نسبت به زن، مصرف مواد مخدر، افسردگی و بیکاری و فقر و بسیاری عوامل دیگر در اعمال خشونت و خشونت روانی و کلامی موثر است. البته موقعیت فرهنگی جوامع و آموزش در اندازه بکارگیری خشونت روانی موثر است و حفظ برتری و موقعیت‌های مردانه نیز می‌تواند از جمله دلایل چنین رفتارهایی باشد.

وی معتقد است که افرادی که در خانه و جامعه با چنین شخصیت‌هایی زندگی می‌کنند باید بدانند مستحق چنین رفتارهایی نیستند و خود را مقصر ندانند. هیچ دلیلی نمی‌تواند اعمال خشونت را توجیه کند و یادگیری و تربیت و آموزش نیز می‌تواند به افراد حق دهد که خشونت را نسبت به دیگران اعمال کنند و به همین دلیل من معتقدم آموزش و رسانه می‌تواند موجب تغییر رفتار تعداد بسیاری از خشونت‌گران شود.

در این خصوص یک فوق تخصص روانکاوی با بررسی علل روانشناختی گرایش به خشونت اظهار داشت: گاهی خشونت توسط فرهنگ، تأیید و یا تشویق می‌شود و حتی توسط خانواده به رسمیت شناخته شده و یک رفتار نرمال تلقی می‌شود. دکتر تورج مرادی در این باره می‌گوید: روانکاوان معتقدند هنگامی که نمی‌توانیم حرفمان را به کرسی بنشانیم توسط خشونت آن را اعمال می‌کنیم و این به معنای آن است که کسی که اقتدار درونی‌اش از بین رفته یا کم رنگ شده است ناچار است توسط خشونت خواسته‌اش را محقق کند. این استاد دانشگاه بر این باور است که وقتی احترام به‌خود را یاد نگرفته‌ایم و از کودکی با احساس تحقیر زندگی کرده‌ایم به دیگران نیز طبعاً احترام نمی‌گذاریم و این بی‌احترامی را بر فردی که از خودمان ضعیف‌تر است مثل کودکان اعمال می‌کنیم. این بی‌احترامی مثل یک عقده سرکوفته‌ی حل نشده در درون فرد باقی می‌ماند و هنگامی که فرد توسط عوامل بیرونی تحریک می‌شود آن را به شکل پرخاشگری و خشونت بیرون می‌ریزد.

این محقق ضمن اشاره به این که وقتی انسان قادر نباشد بر محیط کنترل داشته باشد این عدم کنترل را دلیل ضعف و ناتوانی خود تلقی می‌کند معتقد است: در چنین شرایطی فرد بیمار فکر می‌کند که دوست داشتنی نیست و غیرقابل احترام است و در چنین حالتی حتی احساس شرم نهفته در درون آدمی افزایش می‌یابد و در چنین شرایطی است که تخلیه کردن احساس شرم بوسیله کتک زدن و تحقیر کردن کسی که ما را خشمگین کرده‌است، فوق‌العاده ارضاکنده و تخلیه‌کننده است لذا این تجربه به کرات تکرار می‌شود. [۱]

در نهایت باید گفت همه ما باید در مقابل خشونت و اشکال مختلف آن حساس باشیم و برای پیشگیری و مقابله با آن فعال باشیم. ما باید بدانیم خشونت همیشه باز تولید می‌شود بنابراین اگر مادر یا پدری هستیم که از یکی از اشکال خشونت استفاده می‌کنیم به کودکان خود این پیام را می‌دهیم که آن‌ها نیز مجاز به چنین رفتاری هستند. کودکان از ما یاد می‌گیرند و از ما تقلید می‌کنند و همان پیام را به جامعه منتقل می‌کنند.

[۱] آفتاب ایران

منبع: خانه امن

منشاء هراس ...

ادامه از صفحه ۱۵

ناچار به سراغ دبیران و دهگانان ایرانی، تنها کسانی که از کشور داری و مدیریت ایرانی سررشته داشتند، می‌رفتند. هیچیک از آنان بدون یاری ایرانیان از عهده‌ی اداره‌ی حتی یک منطقه‌ی این کشور برنمی‌آمدند. بدیهی است که ایرانی تبار بودن هم برای به دست گرفتن این مهم کافی نیست؛ برای این کار باید ایرانی و مدیر مجرب ایرانی بود. در این زمینه نگاه کنید به: آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی، هاشم رجب زاده، انتشارات توس، ۱۳۵۵؛ تاریخ و فرهنگ ایران در انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، دکتر محمد محمدی ملایری، شش مجلد، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۹.

۲ در تاریخ فلسفه‌ی سیاسی فیلسوف انگلیسی، توماس هابز (Thomas Hobbes, 1588-1669) اولین کسی است که تألیف مهمی به نام لویاتان (Leviathan) را به ضرورت حکومت و علت وجودی آن اختصاص داده است. او در این اثر خود چنین استدلال می‌کند که چون مردمان در "وضع طبیعی" نمی‌توانند از درگیری و زدوخورد بر سر منافع خود برکنار بمانند ناچارند برای اجتناب از چنین وضعی قدرتی را مافوق همه‌ی اعضاء گروه بوجود آورند و به اطاعت از آن گردن نهند. او این قدرت را سوورن (soverein) می‌نامد که ما اینجا به حکومت ترجمه می‌کنیم. آنچه هابز "وضع طبیعی" می‌نامد از دید او حالت، یا دورانی است که بنا بر فرض او پیش از پیدایش دولت وجود داشته است و در آن هیچ قاعده و هنجاری بر روابط مردم حاکم نبوده است. در نظریه‌ی هابز در چنین وضعی مردمان از این «حق طبیعی» (droit naturel) برخوردارند که از خود دفاع کنند. منشاء این مفهوم حق طبیعی ابتدا در بحث‌هایی بوده که در ژرمن باستان سنخی از قاضیان بر سر علت تمکین همگی مردم، اعم از شهروندان ژرمن یا اهالی کشورهای تابع آن به قوانین این حکومت داشته‌اند. این قاضیان، که "سوگند خوردگان" نام داشتند، به این نتیجه رسیده بودند که آنچه موجب این تمکین می‌شده «طبیعی بودن» این قوانین بوده است. اینگونه نظریات بعد ها، همراه با نظریات قدیس توماس آکینو فیلسوف مسیحی قرون میانی، منشاء بحث‌های دیگری در حوزه‌ی دانشگاهی سلیمانک (Salamanca) در اسپانیا قرن شانزدهم می‌گردد و در مباحثات فلاسفه‌ی این مکتب است که مفهوم "حق طبیعی" و بحث منشاء حاکمیت و پرسش در باره‌ی تعلق آن گسترش می‌یابد، و تعلق حاکمیت به مردم نخستین بار از سوی برخی از آنان مطرح می‌گردد. این نباید با "حقوق بشر" که نخستین بار در انقلاب بزرگ فرانسه، در "اعلامیه‌ی حقوق انسان و شهروند"، مطرح شد اشتباه شود.

۳ به همین جهت، و به منظور اجتناب از ملغمه‌های مفهومی و حقوقی، که به سود حاکمان کنونی و تبلیغات سراسر مغالطه‌ی آنهاست، ما در این نوشته و نوشته‌های دیگر از بکاربردن اصطلاحاتی چون "رژیم شاه" یا "رژیم محمد رضاشاهی" آگاهانه خودداری می‌کنیم و همه جا برای نام بردن

ال سلطان اردوغان اول!

منوچهر مقصودنیا



دردناکتر و خونین تر از سوریه خواهد داشت. یک ترکیه دستخوش ناآرامی، هرج و مرج و جنگ داخلی، می تواند تأثیرات مخربی را در کشورهای همسایه خود داشته باشد. که کشورمان ایران هم یکی از این همسایه هاست.

مدت زمان طولانی ای نگذشته است که اروپا و آمریکا دولت اردوغان را در ویتترین سیاسی شان بعنوان مدل یک دولت "اسلامی دمکراتیک" عرضه می کرده اند. سیاست مداران "اسلام شناس" و اطاق های فکر غربی ها تمام سعی خود را برای جا انداختن دولت اردوغان، بعنوان دولت "معتدل اسلامی" در مقابل دولت های رادیکال اسلامی منطقه، بکار بردند.

تلاشی در جهت جا انداختن "دو نوع اسلام"! یکی "اسلام رادیکال و تروریستی" و دیگری "اسلامی معتدل و میانه"! آنها کالای دیگری جز دولت اردوغان در ترکیه برای عرضه نداشتند. حال با آخرین تحولات صورت گرفته در ترکیه، آیا حاضر به تغییر سیاست خود هستند؟ آیا آنها کماکان تمام تخم مرغ های خود را در سبد نیروهای "معتدل مذهبی" خواهند گذاشت؟

ترکیه نشان داد که چنین سیاستی آینده نخواهد داشت. سیاست مداران غرب کی خواهند فهمید که تنها نیروهای دمکرات و سکولار در جوامع اسلامی (بخصوص در کشورمان ایران) هستند که آلترناتیو نیروهای "رادیکال اسلامی" بوده و می توانند بجای سیاست غرب ستیزی و ترور، رابطه ای بدون تنش، همپراز و برابری با عرب چایگزین نمایند. آینده از آن این نیروهاست.

در قدرت باید صدای روزنامه نگاران آزاده را خاموش کرد.

او در آخرین تلاش خود برای کامل کردن پازل "جمهوری اسلامی ترکیه" در برنامه دارد تا قانون اساسی لائیک ترکیه را تغییر داده و قانون اساسی ای بر مبنای احکام و قوانین اسلامی را جایگزین نماید. و برای اینکار باید مجلس را هم تسویه و ذر اختیار بگیرد. در خیر ها آمده است "پارلمان ترکیه با تصویب متمم موقت قانون اساسی به لغو مصونیت پارلمانی ۱۲۸ نماینده رای داد و به این ترتیب زمینه برای پیگرد قضایی این نمایندگان فراهم می شود." نخست وزیر جدید، مهمترین وظیفه اش را تدوین و تصویب قانون اساسی ای دانسته که رئیس مجلس ترکیه جهنگیری اسلامی آنرا قبل اعلان کرده بود.

آقای اردوغان که مانند تمام دیکتاتورها، بر صندلی قائم اعظم تکیه زده؛ در قصر افسانه ای (۱۰۰۱) اطاقی سکنی گزیده؛ دهان منتقدین خود را دوخته و زبان شان را بریده؛ حسابهای بانکی خود را پر کرده و برای آینده هم کیسه دوخته؛ خانواده خود را به مقام و مسند نشانده؛ خود را همیشه بحق دانسته؛ قدرت خود را ابدی و تنها برارنده اندام خود دیده؛ با رویای زنده کردن امپراطوری بزرگ عثمانی از خواب بیدار شده و جا پای سلاطین عثمانی گذاشته؛ اما: او هم سرنوشتی همانند بیشتر دیکتاتورها پیدا خواهد کرد؛ یا مانند شاه و بن علی از کشور فراری شده؛ یا مانند صدام حسین و معمر قذافی جان خود را از دست داده؛ یا هم سرنوشت با پینوشه، تن به عقب نشینی داده؛ و یا در چهره ای ناشناخته در غربت کنج عزلت گزیده؛ و در بدترین حالت ترکیه را به مرز فروپاشی سوق خواهد داد. فروپاشی ترکیه، با وزن و موقعیتی که در منطقه دارد، نتیجه ای بمراتب

کشورهای غربی ای که به "اسلام معتدل" امید بسته بودند و ترکیه اردوغان را در بسته بندی مدرن بعنوان نمونه برخ می کشیدند، حال که دولت اردوغان، گام به گام مسیر اسلامی کردن ترکیه را دنبال می کند، چه پاسخی خواهند داشت؟ برای خیلی ها، انتهای مسیر انتخاب شده توسط دولت ترکیه روشن بود. و پاسخ مناسب آنها برای کشورهای با اکثریت جمعیت مسلمان، سکولاریسم و جدائی نهاد دین از نهاد دولت بوده است. برای آنها روشن بود که هر نوعی از اسلام که در حاکمیت و دولت، قدرت را بدست گیرد، راهی جز نوعی اسلامی کردن ارکانهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ندارد.

آقای اردوغان هم از این قاعده مستثنی نیست. او با زیرکی تمام، با کسب قدرت سیاسی شروع کرد. و بعد از محکم کردن جا پای خود و "کاشتن" خودی ها در دولت، تعرض را به دیگر نهاد های سکولار حکومتی و جامعه مدنی امتداد داد.

او سپس ارتش ترکیه را متهم به کودتا کرده، و از آن طریق دست به تسویه شان زد. در دور بعدی با حمله، جایجائی و برکناری "غیر خودی ها" در قوه قضائیه و پلیس کنترل شانرا در دست گرفت. در این فاصله از یک سنو با کردها به سیاست کجدار و مریض دست زد و از سوی دیگر فشار به رسانه ها را افزایش داد.

چنانکه اکنون ترکیه از نظر داشتن روزنامه نگاران زندانی در لیست اولین ها در جهان قرار دارد. اردوغان قصد دوختن لبان خبرنگاران و شکستن قلم هایشان را دارد. او مانند همه دیکتاتورها می داند برای باقی ماندن

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v دارنده حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۳۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

منشاء هراس ...

ادامه از صفحه ۱۹

از اوضاع پس از ۲۸ مرداد از دیکتاتوری محمد رضاشاه یا نظایر آن سخن خواهیم گفت، چه این دیکتاتوری در چارچوب نظام مشروطه ی سلطنتی ایران، اما با تجاوز به بسیاری از اصول و نهادهای قانونی مهم آن عمل می کرد. [۱]

۵- چنانکه می دانیم در جمهوری اسلامی ایران از لحاظ صوری حق حاکمیت تنها در انحصار الله است (الله که مقوله ی اصلی الهیات اسلامی است، نه مقوله ای حقوقی!) و ولی فقیه آن را به نمایندگی از طرف امام غائب، که نماینده ی اصلی الله بر روی زمین است (مقوله ی دیگری از الهیات شیعه)، بر جهان(و نه فقط ایران) اعمال می کند. در کشورهای کمونیست پس از ۱۹۱۷ قدرت حکومت متعلق به دیکتاتوری کارگران و دهقانان (اتحاد این دو طبقه بر روی کاغذ) بود که از طریق شوراهای آنها، و به دست شورای کمیسرهای "خلق" که اسماً منبعث از آن شوراهای بود اعمال می شد؛ و اینکه بر سر خود این شورا ها چه آمد موضوعی است که هر کس باید در تاریخ های بی طرف اتحاد جماهیر شوروی سابق بخواند. در آلمان نازی هیتلر پیشوای امپراتوری (Reich) هزارساله ی ملت آلمان به عنوان تجسم نژاد برتر ژرمنی (نژادی خیالی که هیچگونه مبنای علمی نداشت) بود، و نه فقط یک ملت خاص که بتواند این دیکتاتوری را از او سلب کند؛ ملت آلمان تنها وسیله و نیروی بود در خدمت افتخارات این نژاد خیالی و نمایندگان آن در حکومت رایش.

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com